

فریسی

در جست و جوی آنکه فریسی به راستی کیست

ناتانائیل حانان



فهرست مطالب

۲	فهرست مطالب
۳	۱ جداشدگان
۵	۲ جدا شده برای خدا
۶	۳ قلبی که خدا پیشاپیش نامیده بود
۹	۴ نگهبانان کلام
۱۱	۵ چگونه به قدرت رسیدند
۱۳	۶ آن چه ادعا می کردند
۱۵	۷ آن چه در عمل کردند
۱۷	۸ آن چه آنان را به حرکت درمی آورد
۱۹	۹ خدای آنان کیست؟
۲۱	۱۰ چگونه به بیراهه رفتند
۲۳	۱۱ آن چه با عطایای روح کردند
۲۵	۱۲ چرا او را رد کردند — با آنکه معجزات را دیدند
۲۷	۱۳ چگونه حمله کردند
۲۹	۱۴ نقاب: آنان در واقعیت که بودند
۳۱	۱۵ جایی که جاده به پایان می رسد
۳۴	۱۶ فریسی ای که از نو زاده شد
۳۶	۱۷ همان خمیرمایه در امروز
۳۹	۱۸ فریسی در آینه

فصل ۱

جداشدگان

با کلمه آغاز می‌کنیم. «فریسی» یک نام است و همین نام، بخش عمده‌ی آنچه را که این کتاب نشان خواهد داد، بازگو می‌کند.

کلمه‌ای که در کتاب مقدس ما به صورت فریسی آمده، واژه‌ی یونانی ^{G5330}Φαρισαῖος pharisaïos است. فرهنگ‌های لغت آن را بدون هیچ تعارفی چنین معنا کرده‌اند: جدایی‌طلب، کسی که منحصرأ مذهبی است، یک فرقه‌گرای یهودی. اما این واژه‌ی یونانی، لباسی عاریتی است. در زیر آن، ریشه‌ای عبری نهفته است که نویسندگان اناجیل آن را به‌خوبی می‌شناختند. این نام بر پایه فعل ^{H6567}פָּרַשׁ parash بنا شده است – به معنای جدا کردن، متمایز ساختن، اعلام کردن.

بنابراین، در ریشه‌ی کلمه، یک فریسی فردی جداشده است؛ انسانی که کنار گذاشته شده، علامت‌گذاری شده و از توده‌ی مردم متمایز است. اگر این را به تنهایی در نظر بگیریم، هیچ بدی‌ای در آن نیست. جدا شدن برای تقدس، امری والا و مقدس است، چنان‌که خواهیم دید. تراژدی فریسی این نیست که او جدا شده بود، بلکه در این است که جدایی او به چه چیزی تبدیل شد.

زیرا همان ریشه، چهره‌ی دومی نیز دارد. در کنار جدا کردن و اعلام کردن، فرهنگ لغت به طور ضمنی به معانی زخم زدن، سوراخ کردن، و نیش زدن نیز اشاره دارد. کتاب امثال دقیقاً به همین معنا اشاره می‌کند:

امثال ۳۲:۲۳ در نهایت همچون مار می‌گزد و چون افعی نیش می‌زند.

کلمه‌ای که «نیش می‌زند» ترجمه شده، همان پاراش (parash) است. یک ریشه، دو چهره: جدا کردن و نیش زدن. این دو را در کنار هم نگاه دارید، زیرا تمام داستان فریسی در فضای میان این دو نهفته است؛ قومی که جدا شدند تا خدای زنده را اعلام کنند، اما در نهایت، همچون افعی به مؤمنان نیش زدند. و هنگامی که خداوند عیسی سرانجام داوری خود را بر آنان اعلام کرد، چه آنان می‌دانستند و چه نمی‌دانستند، به همان تصویری دست یازید که نام خودشان در دل خود دفن کرده بود:

متی ۳۳:۲۳ ای ماران، ای افعی‌زادگان، چگونه می‌توانید از حکم جهنم بگریزید؟

آن جداشدگان، به مارهای نیش‌زن تبدیل شده بودند. این یک آرایه‌ی ادبی شاعرانه نیست؛ این حقیقتی است که در ریشه‌ی کلمه‌ای که آنان با افتخار بر خود نهاده بودند، حک شده است.

یک کلمه‌ی دیگر نیز هست که باید از همان ابتدا با خود داشته باشیم، چرا که این همان کلمه‌ای است که خداوند بیش از همه برای افشای آنان به کار می‌برد: ریاکار، واژه‌ی یونانی

ὑποκριτής^{G5273} hypokritēs. در یونانی رایج، این کلمه در ابتدا اصلاً به معنای دروغگو نبود. بلکه به معنای بازیگر بود؛ کسی که بر صحنه می‌ایستد و پشت نقابی، نقشی را بازی می‌کند و دیالوگ‌هایی را می‌گوید که از آن خودش نیست. این تصویر را در ذهن داشته باشید. فریسی در نهایت، انسانی جداشده است که برای تماشاگران انسانی، نقشی مقدس را بازی می‌کند، در حالی که پشت آن نقاب، قلبش در جای دیگری است.

پس کلمه‌ای که به معنای جدا شدن و نیش زدن است؛ و انسانی که نقشی را بازی می‌کند. اما هیچ کودکی مار زاده نمی‌شود و هیچ انسانی به عنوان بازیگر آغاز نمی‌کند. نیش زدن، یک پایان بود، نه یک آغاز. برای درک اینکه چگونه کار به اینجا کشید، باید به عقب بازگردیم؛ به پشت آن فرقه، به پشت آن نام، به روزی که خدا برای نخستین بار به میان ملت‌ها دست دراز کرد و قومی را برای خود جدا ساخت.

فصل ۲

جدا شده برای خدا

مفهوم «قوم جداشده» ابداع فریسیان نیست، بلکه از آن خداست.

هنگامی که خداوند اسرائیل را از مصر بیرون آورد، صرفاً آنان را نجات نداد، بلکه آنان را جدا ساخت. او خطی به دورشان کشید و هر آنچه را درون آن بود، از آن خود خواند. فرمانی که تمام این مفهوم را در بر می‌گیرد، در کتاب لاویان آمده است:

لاویان ۲۶:۲۰ شما برای من مقدّس باشید، زیرا من که خداوند هستم، مقدّس و شما را از میان قوم‌های دیگر جدا کرده‌ام تا از آن من باشید.

این آیه را به آرامی بخوانید، زیرا هرگونه تحریف بعدی، در واقع تحریف همین آیه است. نخست توجه کنید که این جدایی، امری حقیقی و دستوری است. خدا حقیقتاً اسرائیل را از سایر ملت‌ها جدا کرد؛ خوراک متفاوت، روزهای متفاوت، پرستش متفاوت و زندگی متفاوت. «مقدس بودن» بنا به تعریف، یعنی «جدا بودن». هیچ نیازی به عذرخواهی برای این موضوع نیست.

اما دومین نکته را در نظر بگیرید که محور اصلی همه چیز است: جهت و هدف این جداسازی. آنان از میان ملت‌ها جدا شدند، اما برای خداوند جدا شدند؛ «تا از آن من باشید». هدف هرگز خودِ آن خطِ مرزی نبود، بلکه هدف، تعلق داشتن به خدا بود. جدایی، حصاری بود که در آن سوی آن، یک «شخص» ایستاده بود. جدا شدن، به معنای جدا شدن برای او بود؛ نزدیک به او، گنجینه‌ی او، و از آن او.

در همین‌جا می‌توانیم شکل بیماری‌ای را ببینیم که در راه بود، هرچند هنوز فرا نرسیده بود. انسان می‌تواند با دقت فراوان از حصار محافظت کند و کاملاً فراموش کند که این حصار برای محافظت از چه کسی بنا شده است. او می‌تواند به خاطر خودِ آن خط، عاشق آن شود. او می‌تواند تقدس خود را نه با میزان نزدیکی‌اش به خدا، بلکه با میزان دوری‌اش از دیگران بسنجد. او می‌تواند یک عطیه – «شما از آن من هستید» – را به یک فخرفروشی تبدیل کند: «من مانند آنان نیستم». وقتی چنین شود، جدایی به فساد می‌گراید. همان دیواری که قرار بود نزدیکی به خدا را حفظ کند، به بنای یادبودی برای دوری از انسان‌ها تبدیل می‌شود.

این دقیقاً همان راهی است که فریسی در آن گام نهاد. او میراث‌دار فراخوانی حقیقی و مقدس بود، اما آن را مدت‌ها پس از آنکه در قلبش از دست داده بود، در دست نگاه داشت. او از حصار پاسداری کرد و «پدر» را از دست داد.

ما در این باره حدس و گمان نمی‌زنیم و عهد جدید را به عهد عتیق تحمیل نمی‌کنیم؛ چرا که مدت‌ها پیش از آنکه کسی نام «فریسی» را بر خود بگذارد، انبیای اسرائیل شاهد وقوع دقیق همین فساد در برابر چشمان خود بودند و خدا آن را همان‌گونه که بود، نامید.

فصل ۳

قلبی که خدا پیشاپیش نامیده بود

«فریسی» بودن، قدیمی‌تر از خود «فریسیان» است. این فرقه تاریخ تولدی دارد، اما قلب نه. قرن‌ها پیش از آنکه این نام پدیدار شود، انبیا دقیقاً همین انسان را توصیف کرده بودند؛ پرستشی ظاهری که بر قلبی تهی کشیده شده است، و خداوند پیشاپیش علیه آن حکم صادر کرده بود.

به کلام اشعیا گوش فرا دهید. خداوند به قومی می‌نگرد که در صحن‌های او ازدحام کرده‌اند، لب‌هایشان در حرکت است و دستانشان برافراشته، و می‌گویند:

اشعیا ۱۳:۲۹. خداوند می‌گوید: «از آنجا که این قوم با دهان خود به من نزدیک می‌شوند و با لب‌هایشان مرا تکریم می‌کنند، اما دل‌هایشان از من دور است و ترسشان از من، تنها آموخته‌ای است از احکام بشری.»

لب‌ها نزدیک، قلب‌ها دور، و ترس از خدا که با قوانین انسانی آموخته شده است. این همان تصویر زنده‌ی یک فریسی است؛ و تصادفی نیست که وقتی خداوند عیسی سرانجام بر سر سنت‌هایشان با فریسیان روبرو شد، اتهام تازه‌ای مطرح نکرد. او کیفرخواستشان را مستقیماً از همین بخش اشعیا برایشان خواند:

مرقس ۶:۷. عیسی در پاسخ به ایشان گفت: «اشعیا درباره شما ریاکاران چه نیکو نبوت کرده است، چنان‌که مکتوب است: این قوم با لب‌های خود مرا تکریم می‌کنند، اما دل‌هایشان از من دور است.»

و اشعیا فراتر می‌رود و لاف جدایی‌طلب را به کلام درمی‌آورد:

اشعیا ۵:۶۵. که می‌گویند: «از من دور شو و به من نزدیک مشو، زیرا که من از تو مقدس‌ترم.» اینان دودی در بینی من و آتشی هستند که تمامی روز می‌سوزد.

«من از تو مقدس‌ترم.» این همان است؛ نسل‌ها پیش از آنکه این فرقه زاده شود، جدایی‌طلبی به تحقیر بدل شده و تقدس به حصاری علیه دیگران تبدیل گشته بود. و پاسخ خداوند نه تحسین، که انزجار است: دودی در بینی من. همان پارسایی که انسان به آن می‌بالد، چیزی است که خداوند حتی تاب بوی آن را ندارد.

پس خداوند به جای آن چه می‌خواست؟ انبیا در این باره سکوت نکرده‌اند. آن‌ها بارها و بارها می‌گویند: او قلب را می‌خواست، و قلب خود را در رحمت و اطاعت نشان می‌دهد، نه در حجم دین‌داری.

اول سموئیل ۲۲:۱۵ سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانی‌های سوختنی و ذبایح، به اندازه اطاعت از صدای خداوند رغبت دارد؟ اینک، اطاعت از قربانی بهتر است و توجه کردن، از پیه قوچ‌ها.»

هوشع ۶:۶ زیرا که رحمت را می‌خواهم نه قربانی، و معرفت خدا را بیش از قربانی‌های سوختنی.

میکاه ۸:۶ ای انسان، او به تو گفته است که نیکو چیست؛ و خداوند از تو چه می‌طلبد، جز اینکه انصاف را به جا آوری و رحمت را دوست بداری و با خدای خود فروتنانه گام برداری؟

جمله هوشع – رحمت را می‌خواهم نه قربانی – همان چیزی است که خداوند عیسی روزی دو بار بر دهان فریسیان کوبید. به آنان که او را به دلیل هم‌سفره شدن با گناهکاران سرزنش می‌کردند، گفت: «بروید و دریابید که معنی این چیست: رحمت را می‌خواهم نه قربانی؛ زیرا نیامده‌ام تا پارسایان را بخوانم، بلکه گناهکاران را به توبه دعوت کنم» (متی ۹:۱۳)؛ و به آنان که شاگردانش را به دلیل چیدن خوشه‌های گندم در روز سَبّت سرزنش می‌کردند، گفت: «اگر می‌دانستید که معنی این چیست که رحمت را می‌خواهم نه قربانی، بی‌گناهان را محکوم نمی‌کردید» (متی ۱۲:۷). آن‌ها قضیه را کاملاً وارونه فهمیده بودند: وسواس در محراب، و بی‌رحمی در دروازه. و اشعیا پیش‌تر به آن‌ها گفته بود که خداوند درباره پرستشی که از قلب‌های آلوده تقدیم شود، چه می‌اندیشد:

اشعیا ۱۵:۱-۱۷ و چون دستان خود را بگسترانید، چشمان خویش را از شما می‌پوشانم؛ و هرچند دعا‌های بسیار کنید، نخواهم شنید: دستان شما پر از خون است. خود را بشوئید و پاک سازید؛ شرارت اعمال خویش را از پیش چشمان من دور کنید؛ از شرارت دست بردارید؛ نیکویی را بیاموزید؛ انصاف را بجوئید، مظلوم را یاری دهید، حق یتیم را داوری کنید و از بیوه دفاع نمایید.

تشخیص در هر عصری یکسان است، زیرا خداوند با معیاری می‌سنجد که انسان قادر به دیدنش نیست:

اول سموئیل ۷:۱۶ زیرا خداوند چنان‌که انسان می‌بیند، نمی‌بیند؛ زیرا انسان به ظاهر می‌نگرد، اما خداوند به قلب می‌نگرد.

و امثال چنان دقیق این نوع را نام می‌برد که گویی پرتره‌ای از خود فریسی است:

امثال ۱۲:۳۰ نسلی هستند که در چشمان خویش پاکند، اما از نجاست خود شسته نشده‌اند.

در چشمان خویش پاک، و شسته نشده. این جمله را به خاطر بسپارید؛ ما دوباره در کنار یک میز شام، در مردی به نام شمعون، و در کلام خداوند درباره جامی که بیرونش صیقل خورده اما درونش آلوده است، به آن برخوایم خورد.

پس بستر این ماجرا قدیمی بود. هنگامی که سرانجام نام فریسی از زمین رویید، در خاکی رویید که خداوند هزار سال پیش از آن، محکومش کرده بود. اما این رویش در لحظه‌ای خاص و در پاسخ به زخمی خاص رخ داد — و اکنون به سراغ آن لحظه می‌رویم.

فصل ۴

نگهبانان کلام

این نام در خاکستر بابل متولد شد.

هنگامی که اورشلیم سقوط کرد و معبد در آتش سوخت، اسرائیل تقریباً هر آنچه را که از او یک «ملت» ساخته بود از دست داد: سرزمینش، پادشاهش، قربانگاهش و شهر مقدسش را. در دوران اسارت، تنها یک چیز برای او باقی ماند: کلام خدا، شریعت موسی، که مکتوب بود. و قومی که همه چیز را جز کلام خدا از دست داده باشد، آن را با چنگ و دندان حفظ خواهد کرد.

بنابراین، هنگامی که تبعیدیان بازگشتند، نوع جدیدی از انسان‌ها به میدان آمدند. نه کاهنی بر قربانگاه، و نه پادشاهی بر تخت، بلکه کاتب بر فراز طومار؛ کسی که تمام رسالتش شناختن، استنساخ کردن، پاسداری و تفسیر شریعت بود. عزرا نخستین و بزرگ‌ترین آنان بود. و در روزی که شریعت برای قوم بازگشته با صدای بلند خوانده شد، نحمیا چگونگی آن را چنین ثبت کرده است:

نحمیا ۸:۸ پس ایشان کتاب شریعت خدا را به وضوح می‌خواندند و معنی آن را بیان می‌کردند تا مردم آنچه را که خوانده می‌شد، درک کنند.

آن تفسیر دقیق، شایسته تأمل است. در زبان عبری، واژه‌ای که در پس این عمل نهفته است، همان ریشه ماست: پاراش (parash)، همان ریشه‌ای که در زیر نام فریسی قرار دارد؛ به معنای متمایز ساختن، جدا کردن، و به وضوح بیان کردن. این واژه‌ای نادر است که تنها در پنج جای کتاب مقدس عبری آمده است؛ و دو مورد از آن پنج مورد، دقیقاً همان دو چهره‌ای را دارند که ما در حال بررسی آن هستیم: در اینجا به معنای بیان واضح یک مطلب است، و در امثال به معنای نیش زدن مانند افعی (امثال ۲۳:۳۲). تضاد، در ذاتِ کمیاب بودنِ خودِ این واژه نهفته است. لاویان در آن روز در حال انجام «پاراش» بودند: جدا کردن و روشن ساختن معنای کلام خدا تا مردم بتوانند آن را درک کرده و اطاعت کنند. این کاری نیکو و زیبا بود. و تمام جنبشِ بعدیِ جداشدگان مستقیماً از همین‌جا برخاست؛ یعنی تعیینِ دقیقِ معنای شریعت، و عزمِ راسخ بر اینکه فاجعه اسارت دیگر هرگز تکرار نشود و این بار اسرائیل احکام را تا آخرین حرف حفظ کند.

برای اطمینان از این امر، پاسداران کاری کردند که تنها محتاطانه به نظر می‌رسید. آنان پیرامون احکام خدا، پرچینی از احکامِ خود بنا کردند؛ قوانین اضافی، حصارهایی که با فاصله از خطِ اصلی کشیده شده بودند تا انسان بسیار پیش از آنکه به گناه واقعی برسد، متوقف شود. به این شیوه غسل کن؛ بیش از این مقدار راه نرو؛ حتی از گیاهانِ باغ نیز ده یک بده. نیت آنان محترمانه بود: تکریمِ شریعت با پاسداری از آن از هر سو.

اما اینجا نقطه عطف خاموش تمام این تراژدی است. پرچینی که برای محافظت از کلام ساخته شده، می‌تواند به مرور زمان فراتر از خود کلام تکریم شود. پاسبانی که بر گنج گمارده شده، ممکن است چنان رفتار کند که گویی خود او آن گنج است. کسانی که معنای کلام خدا را «پاراش» (جدا و متمایز) می‌کردند، سرانجام به قومی تبدیل شدند که با اضافات خودشان از دیگران جدا شده بودند؛ و این اضافات، نسل در نسل رشد کرد تا جایی که کلام خدا را به واسطه سنت‌های خود بی‌اثر ساختند.

بین دوران نحμία و زمان نگارش اناجیل، نزدیک به چهار قرن فاصله است و در میان آن، آتشی شعله‌ور شد که این فرقه را شکل داد. خارج از کتب قانونی، در کتاب‌های مکابیان و تاریخ یوسفوس، می‌توانیم شاهد وقوع این جریان باشیم. هنگامی که آنتیوخوس اپیفانس، ستمگر یونانی، تصمیم گرفت ایمان اسرائیل را از صفحه روزگار محو کند – با آلوده کردن معبد، ممنوع کردن کتب مقدس، و مجبور کردن مردم به خوردن چیزهای ناپاک و ترک عهد با تهدید به مرگ – گروهی از مردان دیندار برخاستند که در اسناد، حسیدیم (Hasidim)، آسیدین‌ها یا «پارسایان» خوانده می‌شوند: مردانی که داوطلبانه خود را وقف شریعت کرده بودند و حاضر بودند بمیرند اما خود را آلوده نکنند. آنان فعال‌ترین حامیان یهودای مکابی در جنگش برای آزادی مذهبی بودند؛ و آغاز کار آنان، چنان‌که یکی از مراجع قدیمی به درستی می‌گوید، میهن‌پرستی و وفاداری به عهد بود. تا اینجا، این داستانی باشکوه است و ما باید به عنوان چنین داستانی آن را ارج نهیم.

اما هنگامی که جنگ پیروز شد و فاتحان – خاندان خود مکابیان، یعنی حشومونیان – هم تخت پادشاهی و هم مقام کهنات اعظم را تصاحب کردند و شروع به معامله با روم کافر برای کسب منافع کردند، آن دینداران عقب‌نشینی کردند. برای آنان، حتی فکر اتحاد با کفار، خیانت به خدا بود؛ آنان برای او جدا شده بودند و حالا «جدایی» به پرچم آنان بدل شد. در همین دوران است که مورخان به تغییر نام اشاره می‌کنند: حسیدیم (مقدسین)، کم‌کم پروشیم (Perushim) یا همان فریسیان نامیده شدند – «جدایی‌طلبان» به جای «مقدسین». نخستین نگاه واضح به آنان به عنوان یک حزب، تصویری ناخوشایند است؛ فریسی‌ای به نام العازار که علناً از حاکم، یوحنا هیرکانوس، خواست تا مقام کهنات اعظم را واگذار کند و در عین حال به مادر او توهین کرد – و از همان توهین، شکاف به دشمنی آشکار بدل شد. جنبشی که از وفاداری به عهد متولد شده بود، به حزبی سخت‌گیر تبدیل شد که هویتش با این تعریف می‌شد که از چه چیزی و از چه کسی جداست. این جنبش سرانجام چنان روح ملت را شکل داد که یک مورخ می‌تواند تمام آن عصر را در چهار کلمه خلاصه کند: یهودیت به فریسی‌گری تبدیل شد.

و چیز دیگری نیز وجود داشت که این پاسداری به آنان بخشید؛ چیزی که شاید هرگز قصد جستجوی آن را نداشتند. در دست داشتن کلید کتب مقدس، در میان قومی که تمام زندگی‌شان «کتب مقدس» بود، به معنای در دست داشتن قدرت است. اکنون به این موضوع می‌پردازیم که چگونه پاسداران کلام، به حاکمان قوم تبدیل شدند.

فصل ۵

چگونه به قدرت رسیدند

یک گروه مذهبی چگونه به قدرت می‌رسد؟ در این مورد خاص، نه با ارتش و سپاه. فریسیان همان‌گونه به قدرت رسیدند که معلمان به قدرت می‌رسند: با در دست گرفتن تنها چیزی که همه به آن نیاز دارند و بدون آن‌ها به آن دسترسی ندارند.

آن‌ها کتاب مقدس را در اختیار داشتند. در ملتی که تمام هویتش در شریعت خدا خلاصه می‌شد، کسانی که می‌توانستند آن شریعت را بخوانند، تفسیر کنند و به کار بندند، کلیدهای وجدان عمومی را در دست داشتند. خداوند دقیقاً همین موضوع را بیان کرد:

لوقا ۵۲:۱۱. وای بر شما ای شریعت‌دانان، که کلید معرفت را برداشته‌اید؛ نه خود داخل شدید و نه گذاشتید کسانی که می‌خواستند داخل شوند، وارد گردند.

کلید معرفت. هر کس کلید را در دست داشته باشد، بر در مسلط است. تا زمان نگارش انجیل‌ها، کاتبان و فریسیان چنان بر آن جایگاه تکیه زده بودند که خداوند توانست آن را به عنوان یک واقعیت تثبیت‌شده توصیف کند:

متی ۲۳:۲۳. کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند.

نشستن بر کرسی موسی، ادعای داشتن اقتدار برای اعلام معنای شریعت خدا در تمام ابعاد زندگی روزمره بود. آن‌ها به داوران ارتدوکسی تبدیل شده بودند؛ کسانی که تأییدشان تعیین می‌کرد چه کسی در دایره ایمان است و چه کسی از آن رانده می‌شود. شما می‌توانید این اقتدار مفروض را در کلمات خودشان بشنوید، آنگاه که مأموران معبد دست‌خالی از دستگیری عیسی بازگشتند:

یوحنا ۴۸:۷. آیا کسی از حاکمان یا فریسیان به او ایمان آورده است؟

گویی می‌گفتند: ما معیار حقیقت هستیم؛ اگر ما آن را تأیید نکرده‌ایم، پس نباید به آن باور داشت.

و آن‌ها اهرم قدرتی هولناک در دست داشتند: کنیسه. تعلق داشتن به اسرائیل، به معنای تعلق داشتن به کنیسه بود و حاکمان می‌توانستند فردی را «بیرون» کنند. طرد شدن از کنیسه، مرگی اجتماعی و مذهبی بود؛ انسانی که از قوم خود، از پرستش و اغلب از معیشت خود جدا می‌شد. یوحنا به ما اجازه می‌دهد ترسی را که این وضعیت ایجاد می‌کرد، حس کنیم؛ نخست در والدین مرد مادرزاد کوری که عیسی او را شفا داده بود:

یوحنا ۲۲:۹ والدین او این سخنان را گفتند، زیرا از یهودیان می‌ترسیدند؛ چون یهودیان از پیش توافق کرده بودند که اگر کسی اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه اخراج شود.

— و سپس حتی در میان حاکمانی که مخفیانه ایمان آورده بودند:

یوحنا ۴۲:۱۲ با این حال، در میان حاکمان نیز بسیاری به او ایمان آوردند، اما به خاطر فریسیان به او اعتراف نکردند، مبادا از کنیسه اخراج شوند.

این قدرت در خالص‌ترین شکل خود است: زمانی که مردان بالغی که به حقیقت باور دارند، از ترس شما جرئت ابراز آن را ندارند. آن‌ها همچنین در شورا، یعنی سنه‌دریم بزرگ، می‌نشستند؛ گمالاتیل در میان آنان بود، مردی که «در میان تمام قوم محترم بود» (اعمال رسولان ۵:۳۴)، و پس از او شائول طرسوسی که روزی در همان شورا فریاد برآورد: «من فریسی و پسر فریسی هستم» (اعمال رسولان ۲۳:۶). شهرت آن‌ها به تقوای سخت‌گیرانه و پرهیزینه، اعتماد عامه مردم را برایشان به ارمغان آورده بود و همان اعتماد، زمینی بود که بر آن ایستاده بودند.

مورخان به ما اجازه می‌دهند این نفوذ را بسنجیم. یوسفوس — که خود یک فریسی بود — ثبت کرده است که آن‌ها چنان بر توده مردم مسلط بودند که هر چه علیه پادشاه یا کاهن اعظم می‌گفتند، بلافاصله باور می‌شد، در حالی که صدوقیان تنها می‌توانستند ثروتمندان را با خود همراه کنند. هنگامی که ملکه سالومه الکساندرا به سلطنت رسید، عملاً با سپردن کامل امور به دست آن‌ها حکومت کرد؛ گروهی که از دنیادوستی حشمونیان رویگردان بودند، اکنون قدرتِ همان حشمونیان را در دست داشتند. تا زمانی که انجیل‌ها آغاز می‌شوند، آن‌ها دیگر نیازی به تاج و تخت نداشتند. آن‌ها چیزی استوارتر از تخت پادشاهی را در دست داشتند — وجدان عامه مردم — و از آن جایگاه می‌توانستند کسی را برکت دهند یا نابود کنند.

حال توجه کنید که قدرت آن‌ها از چه ساخته شده بود. این قدرت از کلام خدا ساخته شده بود. آن‌ها به این دلیل برآمدند که حافظان کتاب مقدس بودند؛ مردم آن‌ها را به عنوان وفادارترین پاسداران شریعت مقدس تکریم می‌کردند. این اقتدار در اصل، یک «امانت‌داری» بود — که تحت نظر خدا، برای مردم به امانت گذاشته شده بود. تمام پرسش این کتاب این است که آن‌ها با این امانت چه کردند. زیرا قدرتی که به عنوان امانت‌داری کلام آغاز می‌شود، می‌تواند به آرامی به دارایی‌ای تبدیل شود که باید به هر قیمتی از آن دفاع کرد — حتی در نهایت، در برابر «کلامی که جسم شد».

اما پیش از آنکه این سقوط را دنبال کنیم، بیایید منصف باشیم و دقیق بگوییم که این مردان ادعا می‌کردند چه کسانی هستند — و در بهترین حالت خود، حقیقتاً چه کسانی بودند.

فصل ۶

آن چه ادعا می‌کردند

بیایید حق فریسی را ادا کنیم، کامل و بدون هیچ‌گونه دریغ. اگر می‌خواهیم او را درک کنیم – و از آن دشوارتر، او را در درون خود بیابیم – نخست باید از نگاه کاریکاتوری به او دست برداریم. آنان نه مردانی تن‌پرور بودند، نه استهزاگر و نه گناهکارانی آشکار. آنان جدی‌ترین، مقیدترین و محترم‌ترین مردان مذهبی در اسرائیل بودند. نکته اصلی همین‌جاست. هشدار «فریسی» هشدار علیه افراد آشکارا شرور نیست؛ هشدار است علیه افراد متدین.

بشنوید که پولس، که خود یکی از آنان بود، چگونه این زندگی را توصیف می‌کند – زیر سوگند، در برابر یک پادشاه:

اعمال رسولان ۵:۲۶ ایشان از قدیم مرا می‌شناختند و اگر بخواهند شهادت دهند، می‌دانند که من طبق سخت‌گیرترین فرقه دین خود، به عنوان یک فریسی می‌زیستم.

سخت‌گیرترین و دقیق‌ترین فرقه در کل آن دین. آنان خود را به معیاری بسیار فراتر از مردم عادی پایبند می‌دانستند. آنان نه فقط در آن یک روز مقرر در سال، بلکه هفته‌ای دو بار روزه می‌گرفتند. آنان نه تنها از درآمد خود، بلکه حتی از سبزی‌های گلدان‌هایشان نیز دهیک می‌دادند:

متی ۲۳:۲۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا که نعناع و شوید و زیره را دهیک می‌دهید، اما اهم احکام شریعت یعنی انصاف و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید. اینها را می‌بایست به جا آورد و آن دیگران را نیز ترک نکرد.

به آن جمله آخر توجه کنید: «اینها را می‌بایست به جا آورد». خداوند دهیک دادن از سبزی‌ها را به سخره نمی‌گیرد. خطا هرگز در انجام کارهای کوچک نبود؛ خطا در این بود که وقتی کارهای کوچک را صیقل می‌دادند، کارهای بزرگ را ناتمام می‌گذاشتند.

و در یک موضوع بزرگ، فریسیان در برابر رقبای خود به سادگی بر حق بودند – به شکوهی تمام بر حق بودند. صدوقیان به رستاخیز، فرشتگان و روح باور نداشتند، اما فریسیان استوار ایستادند:

اعمال رسولان ۸:۲۳ زیرا صدوقیان می‌گویند که نه رستاخیزی هست و نه فرشته و نه روح، اما فریسیان به هر دو اعتراف می‌کنند.

آنان به آمدن مسیح، به برخاستن مردگان، و به اینکه خدا داوری و پاداش خواهد داد، ایمان داشتند. در همه این‌ها، آنان به حقیقت اعتراف می‌کردند و پولس می‌توانست در دادگاه خودشان بایستد و بگوید که به خاطر امید به رستاخیز است که مورد بازخواست قرار گرفته است (اعمال رسولان ۲۳:۶).

این همان کسی است که آنان ادعای بودنش را داشتند، و نه بی‌دلیل: نگاهبانان حقیقت، معلمان اسرائیل، و راهنمایان مردم به سوی خدا. پولس این خودنگاره را ترسیم می‌کند و تک‌تک خطوط آن را از درون می‌شناسد:

رومیان ۱۷:۲-۲۰:۱ اما اگر تو یهودی خوانده می‌شوی و بر شریعت تکیه می‌کنی و به خدا می‌بالی، و اراده‌ او را می‌دانی و چون از شریعت تعلیم یافته‌ای، چیزهای برتر را می‌پسندی، و اطمینان داری که خود راهنمای کوران و نور در تاریکی‌ماندگان، و مربی بی‌خردان و معلم کودکان هستی، چون در شریعت صورت معرفت و حقیقت را داری.

راهنمای کوران. نوری برای آنان که در تاریکی‌اند. معلم ساده‌دلان. آنان چنان غیرتی برای خدا داشتند که کمتر کسی می‌توانست با آن برابری کند، و پولس بی‌دریغ به آن اذعان می‌کند: «آنان غیرتی برای خدا دارند» (رومیان ۱۰:۲). خود خداوند نیز به جمعیت می‌گفت که از آنچه اینان به درستی از کرسی موسی تعلیم می‌دهند، اطاعت کنند (متی ۲۳:۳).

بنابراین، آن ادعا بسیار بلند بود و بخش بزرگی از آن نیز حقیقت داشت. اینجا سخن از تقوای جدی، آموزه صحیح درباره رستاخیز، اطاعت پرزحمت، و غیرتی حقیقی و سوزان بود. و دقیقاً به همین دلیل است که آنچه در پی می‌آید چنین هولناک است و برای هر قلب مذهبی چنین کاوشگرانه. زیرا اکنون باید آن ادعا را در کنار کارنامه آنان بگذاریم و این پرسش صریح و بی‌پرده را مطرح کنیم: با وجود همه این‌ها، این مردان در عمل چه کردند؟

فصل ۷

آن چه در عمل کردند

این ادعای بلند را در کنار سوابق قرار دهید؛ اولین چیزی که توجه شما را جلب می‌کند، بی‌رحمی نیست، بلکه واکنش است. هر کجا که رحمت جاری می‌شد، فریسیان لب به شکایت می‌گشودند.

هنگامی که گناهکاران برای شنیدن سخنان عیسی گرد او جمع شدند، واکنش مذهبی‌ترین مردان آن سرزمین چنین بود:

لوقا ۱۵:۱-۲ همه باج‌گیران و گناهکاران نزد او می‌آمدند تا سخنانش را بشنوند. اما فریسیان و کاتبان با بدگویی می‌گفتند: «این مرد گناهکاران را می‌پذیرد و با آنان هم‌سفره می‌شود.»

گم‌گشتگان به خانه باز می‌گشتند و پاسداران خدا لب به شکایت می‌گشودند. این واکنش غریزی – یعنی رنجش از فیضی که نصیب «نااهلان» می‌شد – در تمام اعمال آن‌ها دیده می‌شد.

این نگرش حتی سبب را به سلاحی بدل کرده بود. وقتی مردی با دست شل در کنیسه ایستاده بود، آن‌ها عیسی را زیر نظر داشتند که «آیا در روز سبب او را شفا خواهد داد تا بتوانند بر او اتهام زنند» (مرقس ۳:۲). رئیس کنیسه که از شفا یافتن زنی خمیده در روز سبب خشمگین بود، با یک کلمه از سوی خداوند پاسخ گرفت: ریاکار (لوقا ۱۵:۱۳). آن‌ها حتی برای وسوسه کردنش نزد او آمدند و خواستند که نشانه‌ای از آسمان به آن‌ها نشان دهد (متی ۱۶:۱) – در حالی که خود آسمان در برابرشان ایستاده بود. آن‌ها بارها و بارها سنت‌های خود را بر فرمان صریح خدا مقدم شمردند. این فاحش‌ترین نمونه است که از زبان خود خداوند بیان شده:

مرقس ۹:۷-۱۳ سپس به آنان گفت: «چه نیکو فرمان خدا را باطل می‌کنید تا سنت خود را نگاه دارید! زیرا موسی گفت: "پدر و مادر خود را احترام بگذار" و "هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، باید کشته شود." اما شما می‌گویید: "اگر کسی به پدر یا مادر خود بگوید آنچه از من به شما می‌رسید، قربان است (یعنی هدیه‌ای است تقدیم به خدا)،" دیگر به او اجازه نمی‌دهید که برای پدر یا مادر خود کاری انجام دهد؛ و بدین‌سان کلام خدا را با سنتی که رواج داده‌اید، بی‌اثر می‌سازید.»

مردی می‌توانست با اعلام اینکه پولش «قربان» (وقف خدا) است، از کمک به والدین سالخورده‌اش سر باز زند – و سنت آن‌ها او را به خاطر این کار پارسا می‌خواند، در حالی که پنجمین فرمان در غبار فراموشی شکسته می‌شد. در خود واژه‌ای که آن‌ها برگزیدند، طنزی تلخ

نهفته است: قُربان برگردانِ واژه عبری qorbān קֹרְבָן^{H7133} است، هدیه‌ای که نزدیک آورده می‌شود به قربانگاه، که از ریشه qārav קָרַב^{H7126} به معنای نزدیک شدن و تقرب جستن به خدا ریشه می‌گیرد. همان واژه‌ای که برای تقرب به خدا بود، به ابزاری برای دور کردن پدر و مادر از فرزند تبدیل شده بود.

و بارِ سنگینِ مذهبِ آن‌ها همیشه بر دوشِ دیگران می‌افتاد:

متی ۷:۲۳-۴۰. آن‌ها بارهای گران و طاقت‌فرسا بر دوش مردم می‌نهند، اما خود حاضر نیستند حتی با انگشتی آن‌ها را جابه‌جا کنند. تمام کارهایشان را برای خودنمایی انجام می‌دهند؛ تعویذهای خود را پهن و حاشیه ردایشان را بلند می‌کنند، و شیفته صدرنشینی در ضیافت‌ها و جایگاه‌های ممتاز در کنیسه‌ها هستند، و دوست دارند در بازارها به آن‌ها سلام کنند و مردم ایشان را «استاد» خطاب کنند.

تمام شخصیتِ آن‌ها در این پنج آیه خلاصه شده است: باری برای دیگران، اما هیچ باری برای خود. کارهایی که برای دیده‌شدن انجام می‌شد. صدقاتشان با صدای شیپور همراه بود، دعا‌هایشان در نبش خیابان‌ها خوانده می‌شد، و روزه‌هایشان را با چهره‌هایی درهم‌کشیده نشان می‌دادند، «تا مردم آن‌ها را ببینند» (متی ۶:۲، ۵، ۱۶). هر عملِ عبادی، بی‌سروصدا تغییر جهت داده بود تا رو به سوی تماشاگران داشته باشد.

و تناسبِ کارهایشان هیولوار بود. آن‌ها زمین و دریا را زیر پا می‌گذاشتند تا یک نوکیش بسازند، در حالی که عدالت و رحمت در خانه پایمال می‌شد:

متی ۱۵:۲۳. وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که دریا و خشکی را می‌پیمایید تا یک نفر را به دین خود درآورید، و چون چنین کردید، او را دو برابرِ خود سزاوارِ جهنم می‌سازید.

متی ۲۴:۲۳. ای راهنمایان کور، که پشه را صاف می‌کنید، اما شتر را می‌بلعید!

این سوابقِ آن‌ها بود — نه اعمالِ مردانی بی‌مبالات، بلکه مردانی بسیار دقیق که تمام دقتشان صرفِ ظواهر شده بود. و این، پرسشی را پیش می‌کشد که فصل بعد باید به آن پاسخ دهد: اگر چنین عبادتی می‌توانست به این تباهی کشیده شود، واقعاً چه چیزی محرکِ آن بود؟ این مردان در حقیقت عاشقِ چه بودند؟

فصل ۸

آن چه آنان را به حرکت درمی آورد

چه چیزی فریسی را به حرکت درمی آورد؟ کلام خدا یا عشق به پول؟ پاسخ صادقانه این است: هر دو، اما با یک ترتیب خاص. همه چیز با کلام آغاز شد و به پول و ستایشی ختم شد که کلام می توانست برایشان بخرد. این سقوط، راز تمام این فرقه است.

آغاز کار خوب بود. هیچ کس نمی تواند گزارش ها را بخواند و انکار کند که این مردان با غیرتی صادقانه برای خدا شروع کردند. پولس، با نگاهی به سال های فریسی بودن خود و هم وطنانش که هنوز در آن مسیر بودند، این را صریح و حتی دلسوزانه بیان می کند:

رومیان ۲:۱۰ زیرا بر ایشان شهادت می دهم که برای خدا غیرت دارند، اما نه بر اساس معرفت.

غیرتی برای خدا. آتشی واقعی، ارادتی حقیقی. پولس زندگی پیشین خود را «بسیار غیور برای سنت های پدرانم» می نامد (غلاطیان ۱:۱۴). پس موتور محرک در ابتدا، کلام بود. آن ها شریعت را دوست داشتند و زندگی خود را وقف آن کردند.

اما بنگرید که کلام، وقتی آن ها متولیان شناخته شده اش شدند، چه چیزی برایشان به ارمغان آورد. کلام برایشان کرسی های اول، سلام های عمومی و القابی را به ارمغان آورد که مردم دوست داشتند (ما پیش تر دیدیم که چگونه از این ها لذت می بردند). کلام برایشان جایگاه، امنیت و به وضوح، پول به همراه آورد. لوقا در یک عبارت تکان دهنده، پرده را کنار می زند:

لوقا ۱۴:۱۶ و فریسیان که پول دوست بودند، چون همه این ها را شنیدند، او را استهزا کردند.

پول دوست. نگهبانان شریعت مقدس، عاشق پول بودند؛ و وقتی خداوند تعلیم داد که هیچ کس نمی تواند هم زمان هم به خدا خدمت کند و هم به مَمون (ثروت)، آن ها توبه نکردند، بلکه پوزخند زدند. طمع آن ها دندان درآورده بود. خداوند آن ها را متهم کرد که زیر نقاب دعا های طولانی، خانه های بیوه زنان را می بلعند:

متی ۲۳:۱۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، که خانه های بیوه زنان را می بلعید و برای تظاهر، دعا های طولانی می کنید؛ از این رو، داوری سخت تری خواهید یافت.

دعای طولانی، پوشش بود؛ و خانه بیوه، جایزه. او حقیقتِ درونِ جام‌های شسته‌شده‌شان را به آن‌ها گفت: «درونشان پر از چپاول و ناپاکی است» (متی ۲۳:۲۵). کلام به یک تجارت تبدیل شده بود.

و عمیق‌تر از پول، عطش برای ستایشِ مردم بود. این، بیش از طلا، دستمزد واقعی آن‌ها بود. وقتی معجزاتِ خودِ عیسی، حاکمان را تا حدودی متقاعد کرده بود، یوحنا به ما می‌گوید چه چیزی مانع آن‌ها می‌شد:

یوحنا ۴۲:۱۲-۴۳ با این حال، حتی از میان حاکمان نیز بسیاری به او ایمان آوردند، اما به خاطر فریسیان اعتراف نکردند تا از کنیسه اخراج نشوند؛ زیرا ستایشِ مردم را بیش از ستایشِ خدا دوست داشتند.

این همان ترتیب است؛ دقیق و نهایی. آن‌ها ستایشِ مردم را بیش از ستایشِ خدا دوست داشتند. خداوند پیش‌تر این را به عنوان دلیل اصلی ناتوانی آن‌ها در ایمان آوردن، برملا کرده بود:

یوحنا ۴۴:۵ چگونه می‌توانید ایمان آورید، در حالی که از یکدیگر جلال می‌طلبید و جلالی را که تنها از جانب خداست، جستجو نمی‌کنید؟

پس کدام بود؛ کلام یا پول؟ ابتدا کلام بود و سپس پول، جایگاه و تشویقی که متولی‌گری کلام، آن‌ها را به دستشان می‌رساند. عطای شریعتِ خدا به ابزاری برای کسبِ ستایشِ مردم تبدیل شد و عشق به این ابزار، به آرامی عشق به بخشنده را خفه کرد. آن‌ها هرگز دست از سر و کار داشتن با امور مقدس برنداشتند؛ فقط دیگر آن را برای خدا انجام نمی‌دادند.

این پرسشی هولناک‌تر از هر آن چیزی است که تا به حال پرسیده‌ایم: اگر کسی صورتِ پرستشِ خدا را حفظ کند اما برای پول و ستایشِ مردم زندگی کند، آنگاه فارغ از آنچه بر زبان می‌آورد، خدای واقعی او کیست؟

فصل ۹

خدای آنان کیست؟

هر انسانی خدایی دارد؛ چیزی که حقیقتاً آن را می‌پرستد، سروری که در نهایت نمی‌تواند از فرمانش سرپیچی کند. فریسیان در پاسخی که می‌دادند، هیچ تردیدی نداشتند. خدای آنان خداوند، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بود؛ آنان نگاهبانان، آموزگاران و برگزیدگان او بودند. آنان این را در حضور خود خداوند نیز بر زبان آوردند:

یوحنا ۸: ۴۱-۴۰ شما کارهای پدر خود را می‌کنید. گفتند: «ما از زنا زاده نشده‌ایم؛ ما تنها یک پدر داریم، یعنی خدا.»

این ادعای آنان بود: «ما تنها یک پدر داریم، یعنی خدا.» اما خداوند عیسی اجازه نداد که این ادعا تنها بر پایه سخن آنان باقی بماند. پدر حقیقی هر کس از کارهایی که انجام می‌دهد شناخته می‌شود، و خداوند دقیقاً بر همین نکته تأکید کرد:

یوحنا ۸: ۴۲-۴۴ عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا محبت می‌کردید، زیرا من از جانب خدا بیرون آمده و آمده‌ام؛ نه از خود آمده‌ام، بلکه او مرا فرستاد. چرا سخن مرا نمی‌فهمید؟ زیرا نمی‌توانید کلام مرا بشنوید. شما از پدر خود ابلیس هستید و می‌خواهید شهوات پدر خود را به جا آورید. او از آغاز قاتل بود و در راستی ثابت نماند، زیرا در او راستی نیست. چون دروغ می‌گویید، از ذات خود می‌گویید، زیرا دروغگو و پدر دروغ است.»

این‌ها هولناک‌ترین سخنانی است که تا به حال به مردان مذهبی گفته شده است، و این سخنان نه به بت‌پرستان و نه به فاحشگان، بلکه به سخت‌کوش‌ترین پرستش‌کنندگان در اسرائیل گفته شد. «شما از پدر خود ابلیس هستید.» به منطق خداوند توجه کنید، زیرا این نه از سر بی‌رحمی، بلکه برای آشکار ساختن حقیقت است: ابلیس قاتل و دروغگو است؛ و این مردان در همان لحظه نیز در حال توطئه برای قتل بودند (آیه ۴۰)، «شما می‌خواهید مرا بکشید» و در برابر حقیقت مقاومت می‌کردند. از طریق کارهایشان، نه سخنانشان، پدر حقیقی آنان آشکار شد. آنان با زبان به خدا اعتراف می‌کردند، اما با دستان خود شهوات ابلیس را به جا می‌آوردند.

چگونه چنین دگرگونی‌ای برای مردان دیندار رخ می‌دهد؟ زیرا خدای حقیقی یک انسان، آن کسی نیست که او نام می‌برد، بلکه آن کسی است که او را خدمت می‌کند؛ و فریسیان سه بت را در لباس پرستش خدمت می‌کردند. نخستین آن‌ها مَمون (ثروت) بود. خداوند فرموده بود که هیچ‌کس نمی‌تواند دو ارباب را خدمت کند:

لوقا ۱۶:۱۳. هیچ غلامی نمی‌تواند دو ارباب را خدمت کند، زیرا یا از یکی نفرت خواهد داشت و دیگری را محبت خواهد کرد، یا به یکی خواهد چسبید و دیگری را خوار خواهد شمرد. نمی‌توانید خدا و مَمون را خدمت کنید.

و در آیه بعد آمده است که فریسیان پول‌دوست، چون این را شنیدند، او را مسخره کردند (لوقا ۱۶:۱۴). آنان مَمون را برگزیده بودند و نمی‌خواستند کسی به آنان بگوید چه کنند. بت دوم، ستایش مردم بود که آن را بیش از ستایش خدا دوست می‌داشتند (یوحنا ۱۲:۴۳؛ ۵:۴۴). بت سوم، و عمیق‌ترین آن‌ها، خویشتن بود؛ یعنی پارسایی خودشان که آن را به عنوان چیزی که باید تحسین و از آن دفاع شود، برپا کرده بودند:

لوقا ۱۵:۱۶. او به ایشان گفت: «شما کسانی هستید که خود را در نظر مردم پارسا جلوه می‌دهید، اما خدا دل‌های شما را می‌داند؛ زیرا آنچه نزد مردم بسیار ارجمند است، نزد خدا کراهت‌آور است.»

خدای پول، خدای شهرت، خدای خویشتن؛ و اشعیا مدت‌ها پیش نوع خدایی را که چنین مردانی حقیقتاً می‌پرستند، نام برده بود: نه خدای زنده، بلکه خدایی که به تصویر احکام بشری بازسازی شده است: «ترس ایشان از من، تنها با احکام مردم تعلیم داده شده است» (اشعیا ۲۹:۱۳). آنان خدایی ساخته بودند که می‌توانستند آن را مدیریت کنند؛ خدایی که تنها خواستار جام‌های پاک و تعویذهای پهن بود و هرگز خواستار قلب نبود.

به همین دلیل است که پرسش «خدای آنان کیست؟» تا این حد اهمیت دارد. انسان با انکار دین به خانواده ابلیس نمی‌افتد، بلکه با حفظ صورتِ پرستش در حالی که ثروت، شهرت و خویشتن را خدمت می‌کند، به آن سقوط می‌کند؛ و بدین‌سان، بدون اینکه هرگز کنیسه را ترک کند، به انجام کارهای دروغگو و قاتل می‌رسد. این دقیقاً همان مسیری است که اکنون باید گام‌به‌گام دنبال کنیم: نه ارتداد ناگهانی یک استهزاگر، بلکه انحراف آرام و محترمانه یک دیندار. چگونه کسانی که با غیرت برای خدا آغاز کردند، تا این حد به بیراهه رفتند؟

فصل ۱۰

چگونه به بیراهه رفتند

هیچ کس یک شبه فریسی نمی شود. انحرافی که از آن سخن می گوئیم، یک جهش نیست، بلکه لغزشی تدریجی است؛ آرام، موجه و در هر گام با این باور قلبی که فرد کار درستی انجام می دهد، روشن می شود. همین است که آن را چنین خطرناک می سازد. سقوطی رسواکننده، انسان را از ترس به سوی خدا بازمی گرداند؛ اما لغزش آرام هرگز کسی را نمی ترساند، چرا که در هیچ نقطه ای از آن، احساس «سقوط» وجود ندارد.

موتوری که این انحراف را به پیش می راند، یک چیز بود: پارسایی خودساخته. خداوند این تصویر را در یک جمله، با بیان مثلی ترسیم کرد:

لوقا ۹:۱۸ و برای بعضی که بر خویشتن توکل داشتند که عادل هستند و دیگران را حقیر می شمردند، این مثل را آورد.

بذر همه چیز در همین جاست. توکل داشتن بر خویشتن که عادل هستند و نیمه ی دوم اجتناب ناپذیر آن، یعنی حقیر شمردن دیگران. پارسایی ای که خودتان می سازید، باید دفاع، مقایسه و رتبه بندی شود؛ و در لحظه ای که جایگاه خود را با فاصله ی میان خود و دیگران می سنجید، تحقیر در خون شما جریان یافته است. پولس که تمام این مسیر را پیموده بود، این سازوکار مهلک را دقیقاً نام می برد:

رومیان ۳:۱۰ زیرا که از عدالت خدا بی خبر بوده، در پی آنند که عدالت خود را برپا دارند و بدین سان، خویشتن را تسلیم عدالت خدا نساختند.

در پی آنند که عدالت خود را برپا دارند. این کار یک عمر است و نمی تواند متوقف شود، چرا که هرگز به پایان نمی رسد. باید مدام به آن افزود، آن را صیقل داد و برایش حصار کشید. و بدین سان، این انحراف گام به گام پیش رفت، گام هایی که هر کدام منطقی به نظر می رسیدند. نخست، آن ها سنت های خود را همچون حصاری محافظ برای کلام خدا افزودند و سپس آن حصار را چنان آموزش دادند که گویی خود کلام است:

مرقس ۷:۷ اما مرا بیهوده پرستش می کنند، زیرا احکام بشری را به عنوان تعالیم تعلیم می دهند.

احکام بشری که به عنوان تعالیم ارائه می شدند. حصار به مقام کتاب مقدس ارتقا یافته بود. دوم، با تکثیر قوانین ظاهری، قلب به آرامی به فراموشی سپرده شد؛ دقیقاً همان طور که اشعیا پیش بینی کرده بود، لب ها نزدیک می شوند در حالی که قلب ها دور می گردند (اشعیا

(۲۹:۱۳). سوم، فساد به شکلی پنهان عمل کرد، همان‌طور که خمیرمایه در خمیر اثر می‌گذارد؛ و خداوند دقیقاً همین تصویر را برای هشدار به شاگردانش برگزید:

لوقا ۱۲:۱۰ در این میان، چون جمعیتی انبوه گرد آمده بودند، چنان‌که یکدیگر را پایمال می‌کردند، او نخست به شاگردان خود گفت: «از خمیرمایه‌ی فریسیان که همان ریاکاری است، برحذر باشید.»

خمیرمایه، تصویری بی‌نقص از چگونگی انحراف آن‌هاست: مقدار اندکی از آن، پنهان و بی‌صدا، گسترش می‌یابد تا زمانی که تمام خمیر را تغییر دهد. هیچ‌کس تصمیم نمی‌گیرد که ریاکار شود. خمیرمایه به سادگی کار خود را در طول سال‌ها انجام می‌دهد، در حالی که ظاهر جام، روزبه‌روز درخشان‌تر نگه داشته می‌شود. چهارم و در نهایت، این انحراف به کوری انجامید؛ و کورانی که به عنوان راهنما گماشته شده‌اند، تنها می‌توانند دیگران را به همان گودال بکشانند:

متی ۱۵:۱۳-۱۴ او در پاسخ گفت: «هر گیاهی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، از ریشه کنده خواهد شد. ایشان را واگذارید؛ آنان راهنمایان کور برای کورانند. و اگر کوری، کوری را راهبری کند، هر دو در گودال خواهند افتاد.»

این‌گونه بود که آن‌ها منحرف شدند: نه با ترکِ دین، بلکه با به کمال رساندنِ نوعِ نادرستِ آن؛ با ساختنِ پارساییِ خودساخته، حصارکشیِ آن با قوانینِ انسانی، از دست دادنِ قلب در درونِ آن حصار، و کور شدن بدون آنکه حتی بدانند چراغ‌ها خاموش شده‌اند. و انسانی که تا این حد پیش رفته باشد، کاری انجام می‌دهد که باورکردنی نیست. او در مواجهه با قدرتِ انکارناپذیرِ خدا، آن را قدرتِ شیطان می‌نامد.

فصل ۱۱

آن چه با عطایای روح کردند

اینجا به تاریک‌ترین عمل ممکن می‌رسیم و باید با احتیاط قدم برداریم، چرا که این واقعه نشان می‌دهد انحراف آن‌ها تا چه حد پیش رفته بود. پرسش ساده است: وقتی روح خدا آشکارا در برابر چشمانشان عمل می‌کرد، فریسیان با آن چه کردند؟

آن‌ها آن را کار شیطان نامیدند.

مردی را نزد عیسی آوردند که دیوزده، نابینا و لال بود — زندانی در سه بند — و خداوند او را کاملاً آزاد ساخت. جمعیت مبهوت ماند و با صدای بلند پرسید که آیا او همان «پسر داوود» موعود است یا نه. و پاسخ آن «جداشدگان» (فریسیان) چنین بود:

متی ۲۲:۱۲-۲۴ · آنگاه مردی دیوزده را که کور و لال بود نزد او آوردند، و او وی را شفا داد، چنان‌که آن مرد کور و لال، هم سخن می‌گفت و هم می‌دید. تمامی مردم در حیرت شدند و گفتند: «آیا این همان پسر داوود نیست؟» اما چون فریسیان این را شنیدند، گفتند: «این مرد دیوها را بیرون نمی‌کند، مگر به یاری بعزبول، رئیس دیوها.»

به آنچه رخ داد توجه کنید. آن‌ها معجزه را انکار نکردند — چرا که نمی‌توانستند؛ آن مرد آنجا ایستاده بود، می‌دید و سخن می‌گفت. آن‌ها نمی‌توانستند معنای این معجزه را تاب بیاورند، پس آن را به جهنم نسبت دادند. آن‌ها نیکی انکارناپذیر خدا را به عنوان حيله‌ی شیطان مَهر زدند. خداوند در پاسخ، دقیقاً نام آن قدرتی را برد که آن‌ها به آن تهمت زده بودند:

متی ۲۸:۱۲ · اما اگر من دیوها را به روح خدا بیرون می‌کنم، پس پادشاهی خدا بر شما فرا رسیده است.

آن، روح خدا بود. و نگرستن به کار روح‌القدس و نامیدن آن به عنوان کار شیطان، یک گناه در میان گناهان دیگر نیست؛ بلکه گناهی است که در را از درون می‌بندد. خداوند این را با جدی‌ترین کلماتی که تا به حال بر زبان رانده، بیان کرد:

متی ۳۱:۱۲-۳۲ · از این رو به شما می‌گویم، هر گناه و کفر انسان آمرزیده خواهد شد، اما کفر به روح‌القدس آمرزیده نخواهد شد. و هر که سخنی بر ضدِ پسر انسان گوید، آمرزیده شود، اما هر که بر ضدِ روح‌القدس سخن گوید، نه در این جهان و نه در جهان آینده آمرزیده نخواهد شد.

این همان کاری است که فریسی سرانجام با عطایای روح انجام داد: او شفای روح را دید و گفت: «بعلزبول». این پایان طبیعی آن انحراف طولانی بود. کسی که عمرش را صرف دفاع از پارسایی خود کرده است، نمی‌تواند قدرتی را که آن پارسایی را رسوا می‌کند، پذیرا باشد؛ و قدرتی را که نمی‌تواند بپذیرد، باید توجیه کند – و تنها توجیه باقی‌مانده، وقتی معجزه انکارناپذیر است، این است که خدا را شیطان بنامد. استفان، در حالی که زیر سنگ‌های آن‌ها جان می‌سپرد، تمام این تاریخ را در یک جمله خلاصه کرد:

اعمال رسولان ۵۱:۷ ای گردن‌کشان و ای کسانی که در دل و گوش، ختنه نشده‌اید، شما همیشه با روح‌القدس مقاومت می‌کنید؛ همان‌طور که پدران‌تان کردند، شما نیز می‌کنید.

شما همیشه با روح‌القدس مقاومت می‌کنید. این یک روز بد اتفاق در جلیل نبود. این وضعیت تثبیت‌شده‌ی قلبی بود که پارسایی خود را بر پارسایی خدا ترجیح داده بود و بنابراین، تا پای مرگ با روح خدا می‌جنگید – حتی تا جایی که کارهای او را به شیطان نسبت می‌داد. این همان پرسشی است که در تمام فصل‌ها در حال شکل‌گیری بوده است: اگر معجزات واقعی بودند و آن‌ها این را می‌دانستند، چرا چنین کسانی به سادگی سر تعظیم فرود نیاوردند و ایمان نیاوردند؟

فصل ۱۲

چرا او را رد کردند – با آنکه معجزات را دیدند

بیایید این دروغ آرام‌بخش را که به خود می‌گوییم، کنار بگذاریم: اینکه اگر فقط معجزات را دیده بودیم، ایمان می‌آوردیم. فریسیان آن‌ها را دیدند. آن‌ها بیش از هر انسان زنده‌ای، از نزدیک شاهد آن معجزات بودند. و ایمان نیاوردند. بی‌ایمانی آن‌ها ناشی از کمبود شواهد نبود، و این تکان‌دهنده‌ترین واقعیت در کل داستان آن‌هاست.

آن‌ها هرگز معجزات را انکار نکردند. نیکودیموس، که خود یک فریسی بود، وقتی شب‌هنگام نزد عیسی آمد، از زبان همه آن‌ها گفت: «می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند این معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد، مگر اینکه خدا با او باشد» (یوحنا ۳:۲). ما می‌دانیم. حتی وقتی در شورا گرد هم آمدند تا علیه او توطئه کنند، به این حقایق اذعان داشتند:

یوحنا ۴۷:۱۱-۴۸:۰ پس سران کاهنان و فریسیان شورایی تشکیل دادند و گفتند: «چه کنیم؟ این مرد معجزات بسیاری انجام می‌دهد. اگر او را به حال خود بگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان خواهند آمد و هم جایگاه ما و هم ملت ما را از دستمان خواهند گرفت.»

این را بخوانید تا پاسخ کل پرسش را بیابید. این مرد معجزات بسیاری انجام می‌دهد – این را پذیرفتند. و در همان لحظه گفتند: رومیان خواهند آمد و جایگاه ما را خواهند گرفت. آن‌ها نه به این دلیل که اعمال او مشکوک بود، بلکه به این دلیل که آن اعمال تهدیدی برایشان بود، او را رد کردند. ایمان آوردن به قیمت از دست دادن جایگاهشان تمام می‌شد – قدرت، منصب، ملت و اعتبارشان. آن‌ها پسر خدا را در کفه ترازو در برابر کرسی خود در مسند موسی قرار دادند و کرسی را حفظ کردند. یوحنا واقعیت عریان و سپس حقیقت عمیق‌تر را بیان می‌کند:

یوحنا ۳۷:۱۲-۴۰:۰ اگرچه او معجزات بسیاری در برابر آنان انجام داده بود، اما به او ایمان نیاوردند، تا کلام اشعای نبی به انجام رسد که گفت: «خداوند، کیست که پیام ما را باور کرده و بازوی خداوند بر که آشکار شده است؟» از این رو نمی‌توانستند ایمان آورند، زیرا اشعیا بار دیگر گفته است: «او چشمانشان را کور و دل‌هایشان را سخت کرده است، تا با چشمان خود نبینند و با دل خود درک نکنند و بازگشت نکنند تا من ایشان را شفا دهم.»

آن‌ها نمی‌توانستند ایمان آورند. اما توجه کنید که چرا این «نتوانستن» بر آن‌ها عارض شد: این داوری خدا بر اراده‌ای بود که مدت‌ها بود می‌گفت نمی‌خواهم. آن‌ها «تمجید انسان را بیش از تمجید خدا دوست می‌داشتند» (یوحنا ۱۲:۴۳)؛ آن‌ها «تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، زیرا اعمالشان شرورانه بود» (یوحنا ۳:۱۹)؛ آن‌ها چنان مکرر نور را پس زدند که سرانجام

چشماني که نمی‌خواست ببیند، دیگر قادر به دیدن نبود. و در پس همه این‌ها، انگیزه‌ای زشت‌تر از ترس نهفته بود که حتی یک حاکم بت‌پرست نیز می‌توانست در چهره‌شان بخواند. وقتی آن‌ها عیسی را به پیلاطس تحویل دادند، پیلاطس حقیقت را در آن‌ها دید:

متی ۱۸:۲۷ زیرا می‌دانست که از روی حسادت، او را تسلیم کرده بودند.

حسادت – واژه یونانی $\phi\theta\acute{o}\nu o\varsigma$ phthonos^{G5355}، نه $\zeta\acute{\epsilon}\lambda o\varsigma$ zēlos^{G2205} که غیرتی است که می‌تواند برای نیکی شعله‌ور شود؛ بلکه سایه بدخیم آن، یعنی دریغ ورزیدن از خوبی‌ای که انسان نمی‌تواند در آن شریک باشد. و از میان تمام انگیزه‌هایی که اناجیل می‌توانستند برای تسلیم کردن عیسی نام ببرند، این همان انگیزه‌ای است که متی و مرقس هر دو بر آن تأکید دارند. آن‌ها خوبی‌ای را که نمی‌توانستند خود تولید کنند و نمی‌توانستند انکارش کنند، تاب نمی‌آوردند. و بدین ترتیب به آن وضعیت عجیب و هولناکی رسیدند که خداوند پس از گشودن چشمان مرد نابینا برایشان توصیف کرد – تنها بیماری‌ای که درمان‌ناپذیر است، چرا که بیمار اصرار دارد که سالم است:

یوحنا ۹:۴۱ عیسی به ایشان گفت: «اگر نابینا بودید، گناهی نداشتید؛ اما اکنون که می‌گویید می‌بینیم، گناهتان باقی است.»

دلیل رد کردن او با وجود دیدن معجزات، همین است. مسئله هرگز شواهد نبود. مسئله اراده بود – اراده‌ای که جایگاه، تمجید و پارسایی خود را بیش از آن دوست داشت که سر فرود آورد؛ اراده‌ای چنان در برابر نور ایستادگی کرد که همان ادعای «ما می‌بینیم»، به گواهی کوری‌شان تبدیل شد. تکبر، کمبود دلیل برای ایمان نیاوردن ندارد؛ تکبر صرفاً نمی‌تواند زانو بزند. و چنین اراده‌ای که توسط خوبی‌ای که تاب تحملش را ندارد به گوشه رانده شده، عقب‌نشینی نمی‌کند؛ بلکه حمله می‌کند.

فصل ۱۳

چگونه حمله کردند

به دومین وجه نام آن‌ها بیندیشید. ریشه پاراش به معنای جدا کردن است، اما همچنین به معنای نیش زدن همچون افعی نیز می‌باشد. در نحوه‌ی برخورد آن‌ها با خداوند و هر کسی که از او پیروی می‌کرد، معنای دوم کاملاً از غلاف خود بیرون آمد. آن «جداشدگان» به مارهای گزنده تبدیل شدند و نیش آن‌ها مرحله به مرحله فرود آمد، که هر مرحله از قبلی سخت‌تر بود.

این روند با پرسش‌ها آغاز شد؛ نه پرسش‌های صادقانه، بلکه تله‌ها. آن‌ها با تملق بر لب و دامی در دست نزد او آمدند:

متی ۱۵:۲۲-۱۸ آنگاه فریسیان رفته، مشورت کردند که چگونه او را در سخن گرفتار سازند. پس شاگردان خود را با هیرودیان نزد او فرستاده، گفتند: «ای استاد، می‌دانیم که تو راستگو هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می‌دهی و از کسی پروا نداری، زیرا که به ظاهر مردم نمی‌نگری. پس ما را بگو که چه گمان داری؟ آیا دادن جزیه به قیصر رواست یا نه؟» عیسی شرارت ایشان را دریافته، گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا می‌آزمایید؟»

هنگامی که پرسش‌ها بی‌نتیجه ماند، آن‌ها به تهمت روی آوردند. معجزاتی را که نمی‌توانستند انکار کنند، مسموم ساختند؛ «به واسطه‌ی بعزلبول» (که شنیده‌ایم چنین می‌گفتند) و درباره‌ی مرد مادرزاد نابینا حکم دادند که «این مرد از خدا نیست» (یوحنا ۹:۱۶). سپس به اتحادهای ناپاک دست یازیدند. فریسیان از هیرودیان دنیاپرست بیزار بودند، اما برای نابودی عیسی، حتی با آن‌ها دست دوستی دادند:

مرقس ۶:۳ پس فریسیان بیرون رفته، بی‌درنگ با هیرودیان بر ضد او مشورت کردند که چگونه او را هلاک سازند.

گام بعدی انزوا بود؛ سلاح کنیسه. آن‌ها هنوز نمی‌توانستند به عیسی دست یابند، پس به مردی که او شفا داده بود حمله بردند، او را بازجویی و ملامت کردند و به جرم گفتن حقیقت درباره‌ی چشمان خود، او را بیرون انداختند:

یوحنا ۹:۳۴ ایشان در جواب او گفتند: «تو سراپا در گناه زاده شدی و آیا ما را تعلیم می‌دهی؟» و او را بیرون کردند.

و در پایان این راه، قتل بود. تمام پرسش‌ها، تهمت‌ها و دسیسه‌ها تنها به سوی یک هدف ثابت پیش می‌رفت:

یوحنا ۱۱:۵۳ · پس از آن روز، با یکدیگر مشورت کردند تا او را بکشند.

حتی این پایانِ نیش نبود، زیرا آنچه با شبان کردند، با گوسفندان نیز می‌کردند. متعصب‌ترین فریسی نسل خود، با کلام خویش به ما می‌گوید که چگونه پیروان عیسی را شکار می‌کرد؛ و به یاد داشته باشید، این کار به عنوان عملی از سرِ تقوای دینی انجام می‌شد:

اعمال رسولان ۹:۲۶-۱۱ · من نیز گمان می‌بردم که باید کارهای بسیاری بر ضد نام عیسی ناصری انجام دهم. و این کار را در اورشلیم کردم و بسیاری از مقدسین را، پس از آنکه از رؤسای کهنه اختیار یافتم، در زندان‌ها حبس نمودم؛ و چون ایشان را می‌کشتند، من رأی خود را بر ضد ایشان می‌دادم. و در هر کنیسه، بارها ایشان را تنبیه کرده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و از شدت خشم بر ایشان، حتی در شهرهای بیگانه نیز ایشان را جفا می‌رساندم.

حبس کردن، رأی دادن به اعدام‌ها، کشاندن ایمانداران از شهری به شهر دیگر؛ «از شدت خشم» با تعصب. آن عبارت آخر، یک واژه‌ی یونانی خشن و واحد است، ^{G1693}ἐμμαίνομαι emmainomai، که در هیچ جای دیگر عهد جدید نیامده است؛ به معنای دیوانه‌وار خروشیدن، به غضب آمدن. پولس برای توصیف سال‌های فریسی بودنِ خود، به واژه‌ای از جنون محض متوسل شد: او صرفاً با ایمانداران مخالفت نمی‌کرد، بلکه بر ضد آن‌ها خشم می‌ورزید. این زهرِ کامل افعی است: انسان‌هایی چنان مطمئن از پارساییِ خود که می‌توانستند پارسایان را بکشند و آن را خدمت به خدا بنامند. ریشه‌ی جداکننده، کار تاریک خود را به پایان رسانده بود؛ نگاهبانانِ کلام، به قاتلانِ «کلمه» و هر آن‌کس که او را دوست می‌داشت، بدل شده بودند.

و اکنون آماده‌ایم تا نقاب را برداریم و به صراحت آنچه را که تمام این گزارش به سوی آن پیش می‌رفت، بیان کنیم: اینکه این مردان، در پسِ تمام ردای‌ها و نیایش‌ها، در واقع چه کسانی بودند.

فصل ۱۴

نقاب: آنان در واقعیت که بودند

اکنون به واژه‌ای می‌رسیم که خداوند بیش از هر واژه دیگری برای آنان به کار می‌برد، و به شکافی که این واژه توصیف می‌کند. او آنان را ریاکار خواند — واژه یونانی ^{G5273}ὕποκριτης hypokritēs که در گفتار عادی به معنای بازیگر بود؛ کسی که بر صحنه نمایش، پشت نقاب سخن می‌گوید و چهره‌ای را بر صورت دارد که از آن خود او نیست. این کلید اصلی شناخت فریسی است. او مردی است جدا افتاده که نقشی مقدس را برای تماشاگران انسان بازی می‌کند، حال آنکه در پشت نقاب، قلبش جای دیگری است. هر آنچه در این کتاب آمده، روایت گسترش تدریجی شکاف میان نقشی است که او بازی می‌کرد و انسانی که در واقعیت بود.

خداوند نقاب را با تصاویری که هیچ‌کس نمی‌توانست فراموش کند، از چهره آنان درید:

متی ۲۳:۲۷-۲۸:۲۸ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، که به قبرهای سفیدشده می‌مانید که از بیرون زیبا به نظر می‌رسند، اما در درون از استخوان‌های مردگان و هرگونه ناپاکی پُرند. شما نیز در ظاهر در نظر مردم پارسا می‌نمایید، اما در باطن از ریاکاری و شرارت پُرید.

قبری سفیدشده — زیبا و درخشان در زیر نور خورشید، اما در درون پُر از مرگ. این همان حقیقتی است که نقاب پنهان می‌کرد. او لحظاتی پیش از آن نیز درباره دین‌داری ظاهری‌شان همین را گفته بود: جامی که از بیرون صیقل خورده، «اما درونشان از غارت و ناپاکی پُر است» (متی ۲۳:۲۵)؛ و در انجیل لوقا، با بیانی آرام‌تر، آنان را «قبرهایی که دیده نمی‌شوند» خواند، به‌گونه‌ای که مردم بدون آنکه از فساد زیر پایشان آگاه باشند، بر روی آن‌ها قدم می‌گذارند (لوقا ۱۱:۴۴). «کسانی که در نظر خود پاکند، اما از پلیدی خویش شسته نشده‌اند» — کتاب امثال مدت‌ها پیش چنین انسانی را ترسیم کرده بود و اکنون او در اینجا ایستاده است.

هیچ‌کجا این شکاف آشکارتر از هنگام دعا نیست، جایی که هیچ تماشاگر انسانی نمی‌تواند ببیند — مگر آنکه فریسی آموخته باشد که حتی در آنجا نیز نمایش اجرا کند. خداوند دو مرد را در معبد کنار یکدیگر قرار داد:

لوقا ۱۸:۱۰-۱۴ دو مرد برای دعا به معبد رفتند؛ یکی فریسی و دیگری باج‌گیر. فریسی ایستاد و با خود چنین دعا کرد: «ای خدا، تو را شکر می‌گویم که مانند سایر مردم، یعنی ستمکاران، بی‌انصافان، زناکاران و یا حتی مانند این باج‌گیر نیستم. من هفته‌ای دو بار روزه می‌گیرم و از هر چه به دست می‌آورم، ده یک می‌دهم.» اما باج‌گیر که دورتر ایستاده بود، حتی جرئت نکرد چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می‌کوفت و می‌گفت: «ای خدا، بر من گناهکار رحم کن.» به شما می‌گویم که این مرد، نه آن دیگری، پارسا شمرده شده

به خانه خود بازگشت؛ زیرا هر که خود را سرافراز کند، فروتن گردد و هر که خود را فروتن سازد، سرافراز شود.

دعای فریسی را دوباره بخوانید و دقت کنید که خطاب به هیچکس نیست. او «با خود چنین دعا کرد.» واژه‌ها می‌گویند «ای خدا»، اما این سخن همچون آینه‌ای است؛ هر سطر درباره شایستگی‌های خود اوست و حتی خدا تنها برای تحسین کردن دعوت شده است. او همان مردی را که در کنارش ایستاده – «این باج‌گیر» – تحقیر می‌کند؛ درست همان‌طور که مَثَل هشدار داده بود: بر خود توکل می‌کنند و دیگران را خوار می‌شمارند. و این حکم، هر آنچه را که دنیا می‌دید، دگرگون می‌سازد. مردی که چیزی برای عرضه نداشت، کسی که حتی جرئت نکرد چشمانش را بلند کند، کسی که تنها بر سینه خود کوبید و طلب رحمت کرد – همان مرد پارسا شمرده شده به خانه رفت، اما آن مرد به ظاهر دین‌دار، نه.

این است آنچه آنان در واقعیت بودند. پشت آن تعویذهای پهن، کرسی‌های اول و دعا‌های طولانی، مردانی ایستاده بودند که از ریاکاری و شرارت پُر بودند؛ در نظر خود پاک بودند اما در باطن شسته نشده بودند، و چنان در پارسایی ساختگی خود پیچیده بودند که نمی‌توانستند آن یک کاری را انجام دهند که باج‌گیر انجام داد و به واسطه آن نجات یافت. ما دیدیم که آنان چه ادعایی داشتند و چه بودند. اکنون تنها باید با تأمل پرسید که چنین راهی سرانجام به کجا ختم خواهد شد.

فصل ۱۵

جایی که جاده به پایان می‌رسد

این جاده به کجا ختم می‌شود؟ ترجیح می‌دهیم نپرسیم، اما خود خداوند پاسخ داد؛ و او به فریسیان صریح‌تر و مکررتر از هر کس دیگری پاسخ داد. او سرنوشت آن‌ها را به حدس و گمان واگذار نکرد.

او در نهایت، پس از تمام آن «وای‌ها»، پرسشی را در برابر چشمانشان مطرح کرد که خود، حاوی پاسخی دهشتناک است:

متی ۲۳:۳۳ ای ماران، ای افعی‌زادگان، چگونه از حکم جهنم (گیهنا) خواهید گریخت؟

واژه‌ای که به «جهنم» ترجمه شده، «گیهنا» است؛ وادی هِنوم در خارج از اورشلیم، آن دره متعفن که زباله‌ها و لاشه‌های شهر در آن سوزانده می‌شد و آتشش هرگز کاملاً خاموش نمی‌گشت. خداوند آن دره پر از زباله‌های سوزان را به عنوان تصویری دقیق از پایان شریران به کار برد. او از آن جداشدگان – یعنی کسانی که بیش از همه از جایگاه خود در آسمان مطمئن بودند – پرسید: «چگونه از آن خواهید گریخت؟» او پیش‌تر به آن‌ها گفته بود که اصلاً وارد پادشاهی نخواهند شد: «اگر عدالت شما از عدالت کاتبان و فریسیان فزونی نگیرد، هرگز به پادشاهی آسمان وارد نخواهید شد» (متی ۵:۲۰)؛ و بدتر اینکه، با بستن در به روی دیگران، آن را بر روی خود نیز بستند: «نه خود داخل می‌شوید و نه به کسانی که می‌خواهند داخل شوند، اجازه ورود می‌دهید» (متی ۲۳:۱۳). او این حقیقت را بدون هیچ استعاره‌ای به حاکمان ناباور گفت:

یوحنا ۸:۲۳-۲۴ و به ایشان گفت: «شما از پایین هستید و من از بالا؛ شما از این جهانید و من از این جهان نیستم. از این رو به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد؛ زیرا اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.»

در گناهان خود خواهید مرد؛ به جایی که من می‌روم، شما نمی‌توانید بیایید. و مبادا کسی تصور کند که این تنها یک تهدید توخالی است، به یاد آورید که خداوند برای فریسیان طماع داستانی تعریف کرد – داستانی که بلافاصله پس از آنکه او را به خاطر تعالیمش درباره پول مسخره کردند، برایشان گفت – درباره مرد ثروتمندی که با شکوه و جلال زندگی می‌کرد و گدایی که بر در خانه‌اش بود:

لوقا ۱۶:۲۲-۲۶ و واقع شد که آن گدا مرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند. مرد ثروتمند نیز مرد و دفن شد؛ و در جهنم (هادیس) چشمان خود را

گشود، در حالی که در عذاب بود، و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوش او دید. پس فریاد زد و گفت: «ای پدرم ابراهیم، بر من رحم کن و ایلعازر را بفرست تا نوک انگشت خود را در آب فرو برده، زبانم را خنک کند، زیرا در این شعله در عذابم.» اما ابراهیم گفت: «فرزندم، به یاد آر که تو در ایام زندگی خود، چیزهای نیکوی خود را دریافت کردی و ایلعازر به همین‌سان چیزهای بد را؛ اما اکنون او در اینجا تسلی می‌یابد و تو در عذاب هستی. و علاوه بر همه این‌ها، میان ما و شما شکافی عظیم برقرار است، چنان‌که کسانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما بیایند، نمی‌توانند؛ و کسی هم نمی‌تواند از آنجا به سوی ما عبور کند.»

شکافی عظیم برقرار است. صندلی‌های صدر مجلس و جامه‌های فاخر این زندگی در یک سو؛ عذاب و تشنگی غیرقابل‌تحمل در سوی دیگر؛ و هیچ راه عبوری، هرگز. آن «شکاف عظیم» خود واژه‌ای است که با دقت سنجیده شده – واژه یونانی $\chi\acute{\alpha}\sigma\mu\alpha$ chasma^{G5490}، همان chasm (گودال/شکاف) ما، که در هیچ جای دیگر عهد جدید یافت نمی‌شود: خلأیی ثابت و عبورناپذیر. و این همان تقارن دهشتناک است – مردانی که تمام دین خود را بر پایه فاصله بنا کرده بودند، با جدا کردن خود از گناهکارانی که تحقیرشان می‌کردند، در نهایت به فاصله‌ای می‌رسند که توسط خود خدا ایجاد شده و هیچ انسانی هرگز نمی‌تواند از آن عبور کند. و خداوند داستان را با جمله‌ای به پایان برد که مستقیماً خطاب به کسانی بود که موسی و انبیا را داشتند و قرار بود شاهد برخاستن مردی از مردگان باشند و با این حال توبه نکنند:

لوقا ۱۶:۳۱ و او به وی گفت: «اگر به موسی و انبیا گوش فرا ندهند، حتی اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، متقاعد نخواهند شد.»

این همان جایی است که جاده برای فریسی توبه‌ناپذیر به پایان می‌رسد: نه در آسمانی که از آن مطمئن بود، بلکه رانده‌شده – در حالی که طبق هشدار خود خداوند، دیگران از اقصی نقاط زمین سرازیر می‌شوند تا جایگاهی را بگیرند که او گمان می‌کرد متعلق به خودش است:

متی ۱۱:۸-۱۲ و به شما می‌گویم که بسیاری از مشرق و مغرب خواهند آمد و با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در پادشاهی آسمان خواهند نشست. اما فرزندان پادشاهی به ظلمت بیرونی افکنده خواهند شد؛ در آنجا گریه و دندان‌ساییدن خواهد بود.

این ترسناک‌ترین مقصد در کتاب مقدس است، دقیقاً به این دلیل که چه کسانی به سوی آن گام برمی‌دارند – نه فاحشه و دزد، بلکه مردی که روزه می‌گیرد، دهیک می‌دهد، کتاب مقدس را حفظ می‌کند و خود را از دیگران جدا می‌سازد.

و با این حال – پیش از آنکه این فصل به پایان برسد، این را بشنوید – خداوند تک‌تک این هشدارها را به فریسیان گفت. او حکم نابودی آن‌ها را از دور صادر نکرد؛ بلکه آن را بر همان کسانی که در خطر بودند تحمیل کرد، و هشدار می‌داد که به یک انسان زنده داده می‌شود، حکمی نیست که از پیش اجرا شده باشد. این یک رحمت است، دستی که پیش از برقرار شدن آن شکاف، به سوی کسی دراز می‌شود. و این بدان معناست که جاده، هرچقدر هم که پایانش

هولناک باشد، هنوز پشت سر آنها بسته نشده است. یک فریسی هنوز می‌تواند بازگردد. و برخی، خدا را شکر، بازگشتند.

فصل ۱۶

فریسی‌ای که از نو زاده شد

اگر داستان در لُبّه آن مغاک به پایان می‌رسید، این ناامیدکننده‌ترین کتاب جهان می‌بود، زیرا به این معنا می‌بود که جدی‌ترین نوع دین‌داری، یقیناً به جهنم ختم می‌شود. اما انجیل در آنجا به پایان نمی‌رسد. همان صفحاتی که هلاکت فریسی را ثبت کرده‌اند، فریسیانی را نیز ثبت کرده‌اند که نجات یافتند؛ و دقیقاً به ما نشان می‌دهند که چگونه.

نیکودیموس را در نظر بگیرید. او «مردی از فریسیان و از بزرگان یهود» بود و شبانگاه نزد عیسی آمد؛ محتاط، محافظه‌کار و در پی حفظ آبروی خود. و خداوند به این فریسی سخنانی را گفت که تنها راه نجات برای هر فریسی را بیان می‌کرد:

یوحنا ۳:۳ عیسی در جواب او گفت: «آمین، آمین به تو می‌گویم، اگر کسی از نو زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.»

نه اصلاح‌طلبی، نه تلاش بیشتر، نه افزودن قانونی دیگر، بلکه تولد دوباره. یک فریسی نمی‌تواند با صیقل دادن خود راهی به پادشاهی بیابد؛ او باید از بالا از نو زاده شود و قلبی جدید به او عطا گردد که هرگز نمی‌توانست خود آن را بسازد. و این بذر ثمر داد. ما نیکودیموس را دوباره در شورا می‌بینیم که جرئت می‌کند بپرسد: «آیا شریعت ما کسی را محکوم می‌کند، پیش از آنکه به سخنانش گوش فرا دهیم و بدانیم چه کرده است؟» (یوحنا ۷:۵۰-۵۱)؛ و در نهایت، آن زائرِ شب‌گرد ترسو را می‌بینیم که کاملاً به روشنایی روز گام نهاده، آشکارا بدن خداوند مصلوبش را مطالبه می‌کند و آن را همچون پادشاهی به خاک می‌سپارد:

یوحنا ۱۹:۳۹ و نیکودیموس نیز که در آغاز شبانگاه نزد عیسی آمده بود، آمد و مخلوطی از مر و عود، به وزن حدود صد رطل، با خود آورد.

صد رطل ادویه، آبرویی که خرج شد، و ترسی که رخت بربست. آن فریسی از نو زاده شده بود.

و بزرگ‌ترین آن‌ها را در نظر بگیرید. شائول طرسوسی، فریسی فریسیان بود؛ «از لحاظ شریعت، فریسی... و از لحاظ پارسایی شریعت، بی‌عیب» (فیلیپیان ۳:۵-۶)، همان مردی که کلیسا را تا پای مرگ شکار می‌کرد. هنگامی که مسیح با او ملاقات کرد، تمام ساختارِ بلندِ پارسایی شخصی‌اش در یک لحظه فرو ریخت و او خود مرثیه‌اش را نوشت:

فیلیپیان ۳:۷-۹ اما آنچه برای من سود بود، به خاطر مسیح زیان شمردم. آری، در واقع همه چیز را به خاطر ارزش والای شناخت خداوند من، مسیح عیسی، زیان می‌شمارم؛ که به خاطر او همه چیز را از دست دادم و آنها را زباله می‌دانم

تا مسیح را به دست آورم و در او یافت شوم، نه با پارسایی خود که از شریعت است، بلکه با آن پارسایی که از ایمان به مسیح حاصل می‌شود، یعنی پارسایی‌ای که از جانب خدا و بر پایه ایمان است.

این است دگرگونی یک فریسی در یک لحظه. هر آنچه که سود بود؛ تبار، سخت‌گیری، بی‌عیبی و تمام پارسایی خودساخته‌اش را به ستون زیان‌های دفتر حسابش ریخت و آن را زباله خواند؛ σκυβαλον^{G4657}، همان کثافتی که جلوی سگ‌ها می‌اندازند، آنچه بدن دفع می‌کند. او خشن‌ترین واژه‌ای را که می‌توانست یافت، برای پارسایی‌ای که زمانی به آن می‌بالید برگزید تا در عوض، پارسایی‌ای داشته باشد که هرگز نمی‌توانست آن را کسب کند: «نه از آن خود، بلکه آنچه از جانب خدا و بر پایه ایمان است.» این همان چیزی است که خداوند می‌فرمود وقتی گفت پارسایی ما باید از پارسایی کاتبان و فریسیان فزون‌تر باشد (متی ۲۰:۵). منظور او این نبود که باید بیش از آن‌ها روزه بگیریم و دهیک بدهیم. منظور او این بود که ما به پارسایی کاملاً متفاوتی نیاز داریم؛ نه پارسایی کسب‌کردنی، بلکه دریافت‌کردنی؛ نه از آن ما، بلکه از آن خدا؛ عطایی که به همه ایمانداران بخشیده می‌شود؛ زیرا «مسیح پایان شریعت است برای پارسایی هر که ایمان آورد» (رومیان ۱۰:۴).

این امر ممکن است. گملیال، که خود فریسی بود، به شورا توصیه کرد که مراقب باشند مبدا «در حال جنگ با خدا یافت شوند» (اعمال رسولان ۵:۳۹). لوقا به وضوح اشاره می‌کند که «برخی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند» وجود داشتند (اعمال رسولان ۱۵:۵). دری که فریسی به روی دیگران بسته بود، هرگز به روی خودش قفل نشده بود. او تنها باید کاری را می‌کرد که تمام عمر از انجامش سر باز زده بود: دست از اعتماد به خود بردارد و به کسی اعتماد کند که برای شناختن او ساخته شده بود، اما انتخاب کرده بود که او را مصلوب کند.

و این یک پرسش باقی می‌گذارد، و این دیگر پرسشی درباره آن‌ها نیست. این پرسشی است درباره ما.

فصل ۱۷

همان خمیرمایه در امروز

ما مسیری را که فریسیان پیمودند و چگونگی رسیدنشان به آن نقطه را بررسی کردیم. اکنون تنها پاسخ به این پرسش باقی مانده است که کل این کتاب در پی آن بوده است: چرا مردان دین‌دار دست به چنین کارهایی زدند؟ و سپس باید پرسید که آیا همان اتفاق می‌تواند امروز نیز رخ دهد؟

پاسخ در یک جمله این است: آن‌ها به جایی رسیدند که چیزهای متعلق به خدا را بیش از خود خدا دوست داشتند. شریعت، جایگاهی که به آن‌ها می‌بخشید، تحسین مردم و امنیت ناشی از پارسایی خودشان؛ این‌ها عطایای نیکویی بودند، اما آن‌ها اجازه دادند که این عطایا، جای «بخشنده» را بگیرند. پولس ریشه هر چنین سقوطی را چنین نام می‌برد: «زیرا با اینکه خدا را شناختند، او را آن‌گونه که شایسته خداست، جلال ندادند و شکرگزاری نکردند، بلکه در افکار خود پوچ گشتند و دل‌های نادانشان تاریک شد» (رومیان ۱:۲۱). این تمام سازوکار آن در ابعادی کوچک است. شناخت خدا که به زانو درنیاید و شکرگزاری نکند، خنثی باقی نمی‌ماند؛ بلکه فاسد می‌شود. دل ناسپاس، هرچقدر هم که در عقاید درست باشد، به تدریج تاریک می‌شود؛ تا جایی که می‌تواند در برابر پسر خدا بایستد و او را «بعلزبول» بخواند. فریسی‌گری، گناه کم‌دانستن درباره خدا نیست؛ بلکه گناه بسیار دانستن و پرستش خویشتن است.

و آن گناه با آن فرقه نمرد. خداوند هشدار داد که این خمیرمایه گسترش خواهد یافت (لوقا ۱۲:۱) و رسولان دیدند که چگونه دوباره در میان کلیسای نوپا بالا آمد. پولس مجبور شد با ایمانداران بالغی روبرو شود که با روح آغاز کرده بودند، اما داشتند به پارسایی ناشی از رعایت قوانین بازمی‌گشتند:

غلاطیان ۳:۱-۳ ای غلاطیان بی‌خرد، چه کسی شما را افسون کرد؟ مگر نه این است که عیسی مسیح در برابر چشمانتان به روشنی همچون مصلوب شده ترسیم شد؟ تنها همین یک سؤال را از شما دارم: آیا روح را با اعمال شریعت دریافت کردید یا با شنیدن ایمان؟ آیا تا این حد بی‌خردید؟ آیا با روح آغاز کردید و اکنون می‌خواهید با جسم به کمال برسید؟

همان خمیرمایه. و پولس به تیموتائوس گفت که این ویژگی روزهای آخر خواهد بود؛ نه بی‌دینی آشکار، بلکه دینی توخالی؛ همان بیماری دقیق فریسیان که ردای مسیحی بر تن کرده است:

دوم تیموتائوس ۳:۵ که ظاهری از دین‌داری دارند، اما قدرت آن را انکار می‌کنند. از چنین کسانی دوری کن.

ظاهری از دین‌داری؛ بیرون جام را صیقل داده و درخشان کرده‌اند، اما قدرت درون را انکار می‌کنند. این واژه دقیق است: $\mu\rho\omicron\phi\omega\sigma\iota\varsigma$ morphōsis^{G3446}، یعنی یک طرح، یک شباهت، قالبی که در آن چیزی نیست. پولس در تمام رسالاتش تنها دو بار از این واژه استفاده می‌کند و بار دیگر آن را به خود فریسی نسبت می‌دهد، کسی که «صورت معرفت و حقیقت را در شریعت» داشت (رومیان ۲:۲۰). همان قالب توخالی در هر دو؛ صورت معرفت فریسی و صورت دین‌داری در روزهای آخر؛ و اینجا در رساله به تیموتائوس، این صورت مستقیماً در برابر قدرتی قرار گرفته که آموخته است بدون آن زندگی کند. تیپس نیز همین اتهام را شنید: «آن‌ها ادعا می‌کنند که خدا را می‌شناسند، اما با اعمال خود او را انکار می‌کنند» (تیپس ۱:۱۶). و مسیح قیام کرده همین را به کل یک جماعت، یعنی کلیسای لائودیکیه، با کلماتی گفت که می‌توانست خطاب به هر فریسی‌ای در معبد باشد:

مکاشفه ۱۷:۳ زیرا می‌گویی: «من دولتمندم و ثروتمند شده‌ام و به هیچ چیز نیاز ندارم»، اما نمی‌دانی که تو تیره‌بخت و رقت‌انگیز و فقیر و کور و عریانی.

در چشمان خود دولتمند، و در برابر خدا عریان؛ دقیقاً همان کوری، با این تفاوت که اکنون از کنیسه به جایگاه مقدس منتقل شده است.

پس این خمیرمایه امروز در کلیسا چگونه به نظر می‌رسد؟ به شکل پرستشی است که هدفش دیده‌شدن است، بخششی که می‌خواهد مورد توجه قرار گیرد، دعایی که برای اتاق شنوندگان تنظیم شده است. به شکل دوست داشتنِ تحسینِ مردم بیش از تحسینِ خداست (یوحنا ۵:۴۴)، و رهبری که نمی‌تواند از دست دادنِ تربیون خود را تحمل کند. به شکل یک سنت انسانی است؛ یک سبک، یک آیین ثابت، تقویمی از قرائت‌های از پیش تعیین‌شده، حصاری که کتاب مقدس هرگز بنا نکرده است؛ که گویی کلام خداست، گرمی داشته می‌شود، در حالی که صدای زنده کلام و آزادی روح به آرامی به حاشیه رانده می‌شوند. به شکل ایمانی است که از طریق تولد و آیین‌ها منتقل می‌شود، به نوزادی اعطا شده و پس از آن فرض گرفته می‌شود، به جای اینکه توسط دلی که خود با خدا ملاقات کرده، اعتراف شود. به شکل ویرایش آرام کتاب مقدس است؛ حفظ آیاتی که عصر حاضر را تسلی می‌دهد و کنار گذاشتن آیاتی که آن را توبیخ می‌کند، انجام آنچه در چشمان خود درست می‌پنداریم در حالی که فرمان صریح خدا بی‌اثر می‌شود. به شکل فیضی است که به سمت افراد نامناسب می‌رود، به سمت معتاد و طردشده، و به جای شادی، زمزمه و شکایت برمی‌انگیزد. به شکل سنجیدن جایگاه خود با فاصله میان ما و دیگر مسیحیان است، و شکرگزاری از خدا که «ما مانند آن‌ها نیستیم». و در تاریک‌ترین شکلش، به شکل دینی است که ظاهر دین‌داری را حفظ می‌کند اما دیگر انتظاری از قدرت آن ندارد؛ و هنگامی که کار روح فرا می‌رسد، با سوءظن و پوزخند با آن روبرو می‌شود، چرا که از دروازه ما وارد نشده است.

هولناک‌ترین کلمات خداوند نه خطاب به بی‌دینان، بلکه خطاب به افراد پرمشغله و ارتدوکس (پایبند به عقاید) گفته شد:

متی ۲۲:۷-۲۳ بسیاری در آن روز به من خواهند گفت: «خداوندا، خداوندا، آیا ما به نام تو نبوت نکردیم و به نام تو دیوها را بیرون نکردیم و به نام تو کارهای عظیم بسیار انجام ندادیم؟» و آنگاه من به ایشان اعلام خواهم کرد: «هرگز شما را نشناختم؛ ای بدکاران، از من دور شوید.»

نبوت، آزادی‌بخشی، کارهای عظیم؛ و من هرگز شما را نشناختم. ممکن است کارهای بسیاری به نام مسیح انجام داد و هرگز او را نشناخت. این همان فریسی در قرن مسیحی است، و شناختن او بسیار دشوارتر است، زیرا او کتاب مقدس را حمل می‌کند و سرودها را می‌خواند.

به همین دلیل است که این کتاب نمی‌تواند به عنوان یک تاریخ پایان یابد. این خمیرمایه در پشت سر ما در فرقه‌ای مرده باقی نمانده است؛ بلکه وسوسه همیشه هر کلیسا و هر ایمانداری است که خدا را جدی می‌گیرد؛ وسوسه ما کمتر از آنها نیست. به همین دلیل است که سخن آخر نباید اصلاً درباره آنها باشد. باید یک آینه باشد.

فصل ۱۸

فریسی در آینه

ما در سراسر این کتاب، با فاصله‌ای امن، فرقه‌ای را مطالعه کردیم که مدت‌ها پیش از میان رفته است. آن فاصله، آخرین توهمی است که باید کنار گذاشته شود. خداوند شاگردانش را در مورد فریسیان نه به عنوان یک مسئله تاریخی، بلکه به عنوان هشدار در برابر یک «واگیری» برحذر داشت:

لوقا ۱۲:۱۰ از خمیرمایه فریسیان که همان ریاکاری است، برحذر باشید.

برحذر باشید. او این را به پیروان خودش گفت، به کسانی که از همه به او نزدیک‌تر بودند؛ نه اینکه «از آن مردمان آن‌سوی برحذر باشید»، بلکه «برحذر باشید که مبدا این [خمیرمایه] در درون شما عمل کند.» زیرا این خمیرمایه، فرقه‌ای متعلق به قرن اول نیست؛ بلکه امکانی همیشگی در قلب هر کسی است که خدا را جدی می‌گیرد. فریسی در نهایت مردی با ردا نیست؛ او همان «خود مذهبی» در همه ماست؛ آن بخشی که ترجیح می‌دهد مورد تحسین قرار گیرد تا اینکه مورد بخشش واقع شود، که احکام را نگه می‌دارد اما محبت را از دست می‌دهد، که خدا را شکر می‌کند که مانند دیگران نیست، و جام را از بیرون صیقل می‌دهد اما هرگز به درون آن نگاه نمی‌کند. ما درباره غریبه‌ها نمی‌خواندیم؛ ما آینه‌ای را مقابل خود گرفته بودیم.

تمام این تصویر را مرور کنید و صادقانه از خود بپرسید: آیا من خود را برای خدا جدا کرده‌ام، یا تنها از کسانی که تحقیرشان می‌کنم فاصله گرفته‌ام؟ آیا من کلام را دوست دارم، یا جایگاه و ستایشی که برایم به ارمغان می‌آورد؟ آیا من پارسایی خودساخته‌ای بنا کرده‌ام که باید از آن دفاع کنم؟ وقتی فیض به سراغ آدم‌های «نادرست» می‌رود، آیا شادی می‌کنم یا لب به شکایت می‌گشایم؟ آیا مذهبی دارم که از بیرون درخشان است، در حالی که چیزی در درون آن شسته نشده باقی مانده است؟ این پرسش‌ها نیش می‌زنند؛ و به یاد داشته باشید، پاراش، که ریشه کل این موضوع است، هم به معنای نیش زدن است و هم به معنای جدا کردن. نیش خوردن در همین لحظه و در آینه، بهتر از نیش خوردن در کنار آن مگاک است.

و راه خروج، عملکردی بهتر نیست. این همان کاری است که فریسی در معبد نتوانست خود را به انجام آن وادارد، و همان کاری است که مرد درهم‌شکسته در کنارش انجام داد. این دو دعا را برای آخرین بار کنار هم بگذارید. یکی شایستگی‌هایش را برای خود برشمرد و بی‌آنکه پارسا شمرده شود به خانه رفت. دیگری نتوانست چشمانش را بلند کند، بر سینه خود کوبید و هفت کلمه گفت:

لوقا ۱۸:۱۳ اما آن باج‌گیر که دور ایستاده بود، حتی نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می‌کوفت و می‌گفت: «خداوندا، بر من که گناهکارم، رحم کن.»

این تمام راه خروج از فریسی‌گری است و راه دیگری وجود ندارد. نه اینکه «خداوندا، تو را شکر می‌کنم که مانند دیگران نیستم»، بلکه «خداوندا، بر من که گناهکارم، رحم کن.» دست‌های خالی. نیازی اعتراف‌شده. پارسایی‌ای که طلب می‌شود، نه اینکه به آن فخر فروخته شود. کسی که این‌گونه دعا می‌کند، پارسا شمرده شده به خانه می‌رود، در حالی که آن مرد بزرگ مذهبی چنین نیست. و در فریاد او شگفتی‌ای نهفته است که فریسی کنارش هرگز ندید: رحم کن همان *ἱλᾱσχομαι* hilaskomai^{G2433} در زبان یونانی است، فعل کفاره؛ همان ریشه‌ای که *ἱλᾱστήριον* hilastērion^{G2435} از آن می‌آید، یعنی «تختِ رحمت»، همان سرپوشِ خون‌افشانی‌شدهٔ تابوت عهد که خدا در آنجا با قومش ملاقات می‌کرد و گناه پوشانده می‌شد؛ همان واژه‌ای که پولس آن را به جلجتا پیوند می‌دهد، جایی که خدا پسرش را «قرار داد تا به وسیلهٔ ایمان به خون او، کفاره‌ای باشد» (رومیان ۳:۲۵). آن باج‌گیر درهم‌شکسته صرفاً نمی‌خواست که رها شود؛ او از خدا می‌خواست که «تختِ رحمت» او باشد و در جایگاه خون کفاره‌بخش با او ملاقات کند. او معبد را بهتر از نگهبانِ خودِ معبد درک کرده بود؛ زیرا فریسی به محرابِ شایستگی‌های خودش تکیه کرده بود، اما باج‌گیر خود را به تختِ رحمتِ خدا سپرد. و در اینجا، در پایان، واژه‌ای که با آن شروع کردیم، باز خرید می‌شود. فریسی یک دعوتِ مقدس را گرفت – «جدا باشید» – و آن را تباه کرد؛ او با غرور خود را از گناهکاران و در نهایت از خدا جدا ساخت. اما دعوت به جدایی هرگز اشتباه نبود؛ فقط جهتِ آن همیشه به سمت غلطی نشانه رفته بود. آن را یک بار دیگر در جهتِ حقیقی‌اش بشنوید، با وعده‌ای که فریسی هرگز نشنید، زیرا حاضر نبود برای دریافتش فروتن شود:

دوم قرن‌تین ۱۷:۶-۱۸ از این رو، خداوند می‌گوید: «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید و به چیز ناپاک دست نزنید؛ و من شما را خواهم پذیرفت و برای شما پدری خواهم بود و شما پسران و دختران من خواهید بود، خداوند قادر مطلق چنین می‌گوید.»

جدا شوید... و من برای شما پدری خواهم بود. این همان جدایی‌ای است که خدا همیشه می‌خواست؛ نه دیواری که انسان بسازد تا دیگران را بیرون نگه دارد و احساس تقدس کند، بلکه بیرون آمدن به سوی خدایی که خود بیرون می‌آید تا با او ملاقات کند، او را بپذیرد و برایش پدری کند. فریسی خود را جدا کرد و به مغاک رسید. فرزندِ خدا برای پدری جدا شده است. تمام تفاوت میان آن‌ها، دعای آن باج‌گیر است؛ و برای هیچ‌یک از ما هرگز دیر نیست که آن را دعا کنیم.

How this was made

This is the author's own work. It was composed with [junifye](#) and an AI assistant, drawing its Scripture and original-language work (Greek, Hebrew, cross-references) from [Darash](#) (Hebrew darash, "to seek, inquire, study"), a tool and reference work for the Bible in its original languages.

A gift of support — [Stripe](#)



Scan to read this book online